

## نقش کانونهای استعماری در کودتای ۱۲۹۹ و صعود رضاخان به سلطنت

عبدالله شهبازی

در یک فرصت کوتاه ارائه جامع نتایج پژوهش ده ساله خود را ممکن نمی‌دانم و لذا می‌کوشم به اجمال کانونهای استعماری مؤثر در کودتای ۱۲۹۹ و حوادث پنج ساله پسین آن را، که به خلع قاجاریه و استقرار سلطنت پهلوی انجامید، معرفی کنم.

### ۱. چرا «کانونهای استعماری»؟

در آغاز باید به این پرسش محتمل پاسخ گویم که چرا، برخلاف رویه متعارف، از نقش «قدرت‌های استعماری» در کودتای ۱۲۹۹ سخن نمی‌گویم و اصطلاح «کانونهای استعماری» را به کار می‌برم؟

در تاریخ‌نگاری ایران به طور سنتی نقش قدرت‌های خارجی مؤثر در تحولات ایران در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی به نقش دیپلماسی رسمی قدرت‌های بزرگ خلاصه می‌شود که به طور عمده در عملکرد وزارتخانه‌های خارجه این قدرت‌ها تجلی می‌یابد. و لذاست که محققین برای تبیین این نقش به طور عمده به اسناد دیپلماتیک این قدرت‌ها روی می‌آورند. این قدرت‌ها در درجه اول عبارتند از بریتانیا و روسیه (ابتدا تزاری و سپس شوروی). طبق یک الگوی کاملاً جا افتاده، تمامی سده نوزدهم و چهار دهه اول سده بیستم عرصه رقابت این دو قدرت در صحنه سیاسی ایران است تا پایان جنگ جهانی دوم. از این زمان است که ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت سوم وارد صحنه سیاست ایران می‌شود و با تحقق کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به عنوان قدرت اصلی مؤثر در حیات سیاسی ایران جایگزین استعمار روبه زوال بریتانیا می‌گردد. البته در برخی مقاطع از نقش قدرت‌هایی چون فرانسه (مثلاً در دوران لویی فیلیپ و محمد شاه قاجار) و آلمان (در دوران بیسمارک یا در سال‌های جنگ اول و جنگ دوم جهانی) نیز سخن می‌رود که

به سان ایالات متحده آمریکا به عنوان «نیروی سوم»، در رقابت با دو قدرت اصلی روسیه و بریتانیا، وارد صحنه سیاست ایران شدند. این شمای عامی است که تقریباً تمامی نحله‌های تاریخنگاری جدید ایران، اعم از مارکسیستی و ناسیونالیستی و آکادمیک و غیره، تا سالهای اخیر آن را تکرار کرده‌اند.

اینجانب این الگو را ناکارآمد می‌دانم و به رغم این که منکر نقش دیپلماسی رسمی قدرتهای بزرگ نیستم، تبیین سیاستهای رسمی دولتهای بزرگ را لازم ولی کاملاً ناکافی ارزیابی کرده و در بررسی خود به لایه‌های بنیادین و ناشناخته یا کمتر شناخته شده تاریخ سیاسی نظر دارم؛ عرصه‌ای که امروزه از آن با عناوینی چون «فراسیاست»<sup>۱</sup> یاد می‌شود.

ملخص نظر اینجانب این است:

۱. آن پدیده‌ای که با نام استعمار اروپایی یا غربی می‌شناسیم به طور عمده بر بنیاد عملکرد کانونهای مالی و سیاسی غیردولتی پدید آمده که در برخی موارد مستقل از دولتهای متبوع عمل کرده و می‌کنند.

۲. این کانونها می‌کوشیدند با روشهای مختلف، از جمله روشهای توطئه‌آمیز، دیپلماسی و عملکرد رسمی دولتهای متبوع را با طرحها و منافع خود همساز کنند ولی در مواردی میان عملکرد این کانونها با سیاستهای رسمی دولتی، که در عملکرد وزارت خارجه تجلی می‌یافت، تعارض وجود داشته است.

۳. این کانونها در ساختار سیاسی دولتهای غربی از نفوذ فراوان برخوردار بودند و بعضاً از اهرمهای این یا آن نهاد دولتی، به رغم سیاست رسمی دولت متبوع، برای تحقق اهداف خویش استفاده می‌کردند.

۴. این کانونها از آغاز تا به امروز از سرشتی فرا ملی برخوردار بوده‌اند و این امر به ایشان امکان کافی می‌داد تا سیاستهای خویش را از طریق قدرتهای متعارض، مثلاً همزمان از طریق بریتانیا و روسیه و فرانسه و آلمان و ایالات متحده آمریکا و عثمانی، در ایران پیش برند. به عبارت دیگر، پدیده «جهان‌وطنی» یا «کاسموپولیتنیسم»<sup>۲</sup> مختص به مجتمع‌های فرامیلتی امروزی نیست بلکه این پدیده از بدو نفوذ استعمار جدید از سده شانزدهم میلادی وجود داشته و در ایران مؤثر بوده است.

۵. این کانونها به طور عمده در اروپای غربی و مرکزی و در ایالات متحده آمریکا مستقر بودند ولی در ایران و سایر سرزمینهای شرقی نیز دارای شبکه گسترده‌ای از شرکا و کارگزاران خویش بودند که به عنوان پایگاه بومی ایشان عمل می‌کردند.



ژنرال آبرون ساید و ژنرال هالدین در درون قایق رود دجله در بغداد بعد از کودتای ۱۲۹۹ [۱۹۴۲-۱]

## ۲. استعمار بریتانیا: تمایز دولت لندن و حکومت هند

در بررسی نقش استعمار بریتانیا در کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی، توجه به تمایز سیاستها و عملکرد دولت لندن، که بیانگر دیپلماسی رسمی امپراتوری بریتانیاست، و حکومت هند بریتانیا اهمیت بنیادین دارد. اینجانب نخستین کسی نیستم که به تفاوت میان نقش این دو کانون در حوادث سیاسی ایران توجه کرده‌ام. این توجه، هر چند به شکل محدود، در گذشته نیز وجود داشته است. برای مثال، کاشف السلطنه چایکار در گزارشهای خود در دوره مظفری خواستار توجه وزارت خارجه ایران به هند است و تصریح دارد که جمیع امور پلتیک مربوط به ایران از هند هدایت می‌شود. یا حسنعلی فرمند (ضیاءالملک)، نماینده همدان در مجلس چهاردهم، در ماجرای اعتراض به اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبایی می‌گوید شنیده‌ایم که کودتا کار حکومت انگلیسی هند بوده به رغم تمایل لرد کرزن و به این دلیل نورمن از وزارت خارجه اخراج شد. یا حسن اعظام قدسی در صفحات اول جلد دوم خاطراتش به صراحت کودتای ۱۲۹۹ را کار سیاست حکومت هند بریتانیا می‌داند. موارد دیگری را جسته و گریخته می‌توان یافت که نشان می‌دهد در محافل سیاسی ایران کم و بیش اطلاعاتی در این

زمینه وجود داشته است.

پژوهش اینجانب مؤید این اظهارات است و نشان می‌دهد که در کودتای ۱۲۹۹ و حوادث بعدی آن شبکه مفصل اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، که از سال ۱۸۹۳ میلادی / ۱۳۱۰ ق. یعنی از سه سال قبل از قتل ناصرالدین شاه به وسیله سراردشیر ریپورتر اداره می‌شد، نقش اصلی و تعیین‌کننده داشت. این شبکه بود که رضاخان را برکشید و پرورش داد و تمامی مقدمات کودتا را فراهم آورد و سپس مسیر دشوار او را در تأسیس سلطنت پهلوی هدایت و هموار کرد.

البته در کودتا سرلشگر سرادموند آبرونساید (بعدها: بارون آبرونساید اول)، فرمانده نیروهای نظامی انگلیس مستقر در شمال ایران (نورپرفورس)، نیز نقش داشت. ولی باید توجه نمود که این نقش محدود بود. آبرونساید تنها مدت کوتاهی در منطقه و در ایران بود. او از ۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، یعنی کمتر از چهارماه و نیم، فرمانده نورپرفورس بود که مأموریت جنگ با بلشویکها را به عهده داشت. وی در طول زندگی‌اش نیز ارتباطی با ایران نداشت و بنابراین نقش او در کودتا نمی‌تواند همسنگ و حتی قابل مقایسه با نقش اردشیر ریپورتر باشد که به عنوان رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران تا زمان کودتا ۲۸ سال در ایران اقامت داشت و بر حوادث مهمی چون انقلاب مشروطه تأثیر نهاده بود. البته آبرونساید به عنوان فرمانده نیروهای نظامی انگلیس در شمال ایران سهم معینی در کودتا داشت ولی او مجری دستورات وزیر جنگ وقف بریتانیا، سر وینستون چرچیل، بود. بعدها همین چرچیل، به عنوان نخست‌وزیر وقت بریتانیا، نقش سرنوشت‌سازی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایفا کرد.

### ۳. پیشینه سازمان اطلاعاتی بریتانیا

فعالیت اطلاعاتی انگلیسیها در ایران پیشینه‌ای به قدمت تاریخ سازمان اطلاعاتی انگلیس دارد.

سازمانی که با نام «اینتلیجنس سرویس» شهرت فراوان یافته، در دوران سلطنت الیزابت اول، در نیمه اول سده شانزدهم میلادی، به وسیله لرد بورلی (سر ویلیام سیسیل)، نای خاندان سیسیل (لردهای سالیسبوری) و وزیر اعظم الیزابت، تأسیس شد و سر فرانسیس والسینگهام به عنوان رئیس آن منصوب گردید. سازمان فوق در آغاز «سرویس مخفی علیاحضرت ملکه»<sup>۳</sup> نامیده می‌شد. این سازمان براساس

تجربه ونیزیها تأسیس شد. ونیز اولین دولت اروپایی است که در سده پانزدهم میلادی به تأسیس سفارتخانه در کشورهای خارجی دست زد و به جمع آوری اطلاعات از کشورهای دیگر پرداخت.

والسینگهام برای تأسیس این سازمان از دانش آموختگان حوزه‌های علمیه آکسفورد و کمبریج استفاده شایان کرد بویژه برای جاسوسی در میان طلاب کاتولیک و در فرانسه کاتولیک. تعبیر «حوزه علمیه» را برای این دو مرکز علمی به کار می‌برم زیرا در آن زمان آکسفورد و کمبریج از مدارس مهم علوم دینی اروپا به شمار می‌رفتند و بیشتر اساتید و طلاب این دو حوزه به پاپ و کلیسای رم وفادار بودند. از دوران الیزابت، اشراف پروتستان سرکوب خونین هواداران پاپ و کلیسای رم را در سراسر انگلیس و بویژه در حوزه‌های آکسفورد و کمبریج آغاز کردند و برای این منظور گروهی از اساتید و طلاب پروتستان را برای اهداف اطلاعاتی - جاسوسی به خدمت گرفتند. این افراد خود را به عنوان کاتولیک معرفی می‌کردند، به درون محافل مخفی کاتولیکها نفوذ می‌کردند و به همراه کاتولیکهای فراری به فرانسه پناه می‌بردند. در این دوران فضای خشنی بر انگلستان حاکم بود و در همین فضا بود که بر پایه چپاول و غارت اموال غنی کلیساها و صومعه‌ها طبقه جدیدی شکل گرفت که بعداً، در سده‌های هیجدهم و نوزدهم میلادی، بزرگ‌ترین امپراتوری استعماری تاریخ بشری را پدید ساخت و با همین سرمایه اولیه بود که از سده شانزدهم تکاپوهای تجاری ماوراء بحار الیگارش‌ی انگلیس آغاز شد. از جمله این مأمورین مخفی کریستوفر مارلو، شاعر و ادیب نامدار انگلیسی و نویسنده نمایشنامه‌های معروف دکتر فائوستوس و تیمورلنگ است که فارغ‌التحصیل مدرسه کرپوس کریستی حوزه علمیه کمبریج بود. مارلو در ۲۹ سالگی در جریان یکی از مأموریت‌های اطلاعاتی به قتل رسید. برخی محققین شخصیت دکتر فائوستوس را، کسی که روح خود را به شیطان می‌فروشد، نمادی از شخصیت واقعی خود مارلو می‌دانند.

والسینگهام فعالیت خود را در شرق (عثمانی، شمال آفریقا و ایران) از طریق پیوند و مشارکت با شبکه تجاری یهودیان در منطقه مدیترانه آغاز نمود که در رأس آن فردی به نام دکتر هکتور نانز قرار داشت. در منابع تاریخی، از جمله در منابع یهودی، از هکتور نانز به عنوان رهبر جامعه یهودیان مخفی مستقر در انگلستان عصر الیزابت یاد می‌شود. هکتور نانز به خاندان مارانوی پرتغالی نانز تعلق داشت که مناسه بن اسرائیل، اندیشمند نامدار یهودی سده هفدهم، از این خاندان است. نانز، مانند بسیاری از یهودیان سرشناس، طیب بود و به این دلیل با عنوان «دکتر» شناخته می‌شد. او در عین حال تاجری ثروتمند بود و یکی از گردانندگان شبکه تجاری

گسترده یهودیان - مارانوها در منطقه مدیترانه به شمار می‌رفت. ناز و دوست صمیمی لرد بورلی و والسینگهام بود.

#### ۴. سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران

گفتیم که فعالیت اطلاعاتی انگلیسیها در مشرق زمین و از جمله عثمانی و ایران از حوالی نیمه سده شانزدهم به وسیله شبکه هکتور ناز آغاز شد. این دوران مقارن است با سالهای سلطنت شاه طهماسب اول.

از بدو تأسیس کمپانی هند شرقی انگلیس، که سر ویلیام سیسیل و والسینگهام و دوستان و شرکای ایشان، بنیانگذاران آن بودند، و استقرار پایگاههای کمپانی فوق در بنادر هند، فعالیتهای اطلاعاتی در ایران با کمپانی فوق پیوند می‌یابد و با توجه به ساختار فرهنگی شبه قاره هند و پیوندهای عمیق آن با ایران و رواج زبان فارسی در منطقه فوق، شبکه‌ای از کارگزاران تجاری - اطلاعاتی فارسی زبان شکل می‌گیرد. در تمامی سده هیجدهم فعالیت اطلاعاتی انگلیس در ایران از طریق هند تحقق می‌یابد و با مسئله هند پیوند دارد.

از اوایل سده نوزدهم میان وزارت خارجه انگلیس در لندن و حکومت هند بریتانیا بر سر امور ایران گاه رقابتهایی پدید می‌شود. در این رقابت همواره برنده حکومت هند بود. در واقع، دیپلماسی انگلیس در ایران با کمپانی هند شرقی، نه دولت بریتانیا، آغاز شد و مؤثرترین کارگزاران انگلیس در ایران وابستگان حکومت هند و کانونهای مرتبط با آن بودند. سرجان ملکم (حکمران بعدی بمبئی)، سرگور اوزلی، سرجان مک نیل، سرهنگ جوستین شیل، هنری راولینسون، چارلز آلیسون، سرهنری دراموند ولف، و بالاخره هرمن نورمن، وزیرمختار انگلیس در تهران در زمان کودتا، نمونه‌های بارز مأمورانی هستند که یا کارگزار سرشناس کمپانی هند شرقی و حکومت هند بودند یا با این کانون پیوند عمیق داشتند. در مقابل، کسانی که مورد تأیید حکومت هند نبودند با کارشکنیها و توطئه‌هایی مواجه می‌شدند و مأموریت‌شان به شکست می‌انجامید. نمونه برجسته، سر چارلز مورای است که حکومت هند با او مخالف بود و به وسایل مختلف، از جمله انتشار یک مقاله تحریک‌آمیز در تیمز لندن، روابط او را با شاه ایران (ناصرالدین شاه) به تیرگی کشانید. بدینسان، در نیمه دوم سده نوزدهم هرچند دیپلماسی رسمی دولت بریتانیا در ایران تابع وزارت امور خارجه در لندن بود ولی امور نظامی و اطلاعاتی ایران، همچون گذشته، در دست حکومت هند بریتانیا بود. این امر تا استقلال هند ادامه یافت. برای مثال، سروان (کاپیتان) شاپور ریپورتر، که در سال ۱۹۴۷ به عنوان رابط ویژه سرویس

اطلاعاتی بریتانیا با محمدرضا پهلوی به ایران آمد، طبق اسناد موجود، از سوی «لشکر اطلاعاتی» ارتش هند بریتانیا<sup>۴</sup> مأموریت داشت. منطقه تحت پوشش اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا تمامی خاورمیانه عربی، از جمله عربستان و عراق، و حتی مصر و سودان را در بر می‌گرفت.

در آستانه کودتای ۱۲۹۹ نیز چنین بود. به عنوان مثال، بریتون کوپر بوش، در بررسی خود پیرامون نقش دولت لندن و حکومت هند بریتانیا در سرزمینهای عربی در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۲۱ پس از بیان اختلافات وزارت خارجه و حکومت هند در تصدی امور اطلاعاتی کشورهای عربی می‌نویسد: «به‌رغم این مناقشات بر سر دامنه اختیارات و سیطره حکومت هند در عراق، تصدی امور اطلاعاتی ایران توسط حکومت هند مورد اعتراض هیچ کس نبود». بوش می‌نویسد: «ایران حوزه طبیعی منافعت و فعالیت حکومت هند بود».

### شبکه صهیونیستی

در تبیین کودتای ۱۲۹۹ و استقرار سلطنت پهلوی باید نقش کانون جهان‌وطنی معینی مورد توجه جدی قرار گیرد که در سالهای پس از جنگ اول جهانی از اقتدار بی‌سابقه در ساختار دولتهای غربی برخوردار شده بود. این کانون را، طبق عرف رایج در فرهنگ سیاسی معاصر، «صهیونیستی» می‌خوانم. از این واژه معنای عام آن را در نظر دارم که شامل «صهیونیسم» ماقبل هرتزل نیز می‌شود و در ترکیب آن هم یهودیان و هم غیریهودیان حضور دارند. درباره این کانون و فرآیند تاریخی تکوین و اقتدار آن در مجلدات منتشر شده کتاب زرسالاران به تفصیل سخن گفته‌ام و در جلد هفتم کتاب فوق نقش مفصل آن را در تاریخ ایران، از سده هفدهم میلادی به بعد، معرفی خواهم کرد.

این کانون در ایران هرچند با شبکه رسمی اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا پیوند تنگاتنگ داشت و استخوان‌بندی آن را تشکیل می‌داد ولی مستقل از آن نیز عمل می‌کرد و به عبارت دیگر به دنبال منافع خود و تحقق اهداف خاص خویش بود. این سنتی است که، چنان که گفتیم، از بدو تأسیس اینتلیجنس سرویس از طریق شراکت لرد بورلی و سرفرانسیس والسینگهام و سایر درباریان الیزابت با دکتر هکتور نانز و شبکه یهودی - مارانوی فعال در منطقه مدیترانه و شرق نهاده شد. این سنت در اروپای سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی تثبیت شد یعنی در دورانی که «یهودیان

درباری<sup>۵</sup> به شکل گسترده به عنوان پیمانکاران نظامی - تدارکاتی و اطلاعاتی دولتهای کوچک و بزرگ اروپایی عمل می‌کردند و طبقه اجتماعی قدرتمندی در قاره اروپا به شمار می‌رفتند. این سنت تا به امروز تداوم یافته است. برای نمونه، در بررسی نقش سر شاپور ریپورتر در ایران به طور مسجل می‌دانیم که وی افسر عالی رتبه ایتلیجنس سرویس بود و تا درجه سرتیپی ارتقاء یافت. ولی در عین حال می‌دانیم که وی با لرد ویکتور روچیلد، مقتدرترین زرسالار یهودی زمان خود، رابطه خاص داشت در حدی که پیتر رایت، مأمور بازنشسته ام. آی. ۵. از او به عنوان رئیس یک شبکه یاد می‌کند که به طور خصوصی از طریق روچیلد برای سر دیک وایت، رئیس کل ایتلیجنس سرویس، کار می‌کرد. به عبارت دیگر، طبق یک سنت جاافتاده و کاملاً رایج، کانون فوق نقش پیمانکار خصوصی را برای سازمانهای اطلاعاتی غرب ایفا می‌نمود. این نقش «پیمانکاری» را در عملکرد «شبکه بدامن» در حوادث سالهای ۱۳۲۵-۱۳۳۲ ایران نیز به روشنی می‌توان دید.

ما می‌دانیم که در دوران نخست‌وزیری دیوید لوید جرج، لرد ریدینگ (سرروفوس اسحاق) به طور منظم گزارشهای اطلاعاتی دقیق از مسائل محرمانه بین‌المللی در اختیار او قرار می‌داد. این مربوط به دوران قبل از انتصاب لرد ریدینگ به نیابت سلطنت هند است و با توجه به این که وی هیچ سمت رسمی در سازمانهای اطلاعاتی بریتانیا نداشت، روشن است که وی نقش رابط یک سازمان گسترده جهانی را ایفا می‌نمود که در پیرامون کانونهای زرسالار جهان وطن عمل می‌کردند. نمونه‌ای از این گزارشها در زندگینامه لرد ریدینگ نوشته مونتگمری هاید مندرج است. برای نمونه، در ۲۱ ژوئن ۱۹۱۷ ریدینگ به لوید جرج می‌نویسد:

از یک منبع بسیار موثق به من اطلاع داده شده که پادشاه اسپانیا می‌ترسد در صورت پیروزی متفقین پایه‌های نهاد سلطنت در این کشور متزلزل شود و این امر بر نگاه او به متفقین اثر گذاشته است. او تصور می‌کند که شما می‌خواهید [در اسپانیا] جمهوری را جایگزین سلطنت کنید... به نظرم می‌رسد که چند کلمه از سوی شما می‌تواند در او اعتماد مجدد ایجاد کند. من می‌توانم این پیغام را در اسرع وقت ولی محرمانه به او منتقل کنم.

ریدینگ چنین ارتباط سطح عالی را با ویلسون، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده آمریکا، نیز داشت.



برای روشن‌تر شدن چارچوب بحث و ایضاح عملکرد جهانی شبکه فوق و استقلال آن از ساختار رسمی دولتهای بزرگ غربی باید این توضیح را نیز عرض کنم: «یهودیت مخفی» پدیده‌ای کاملاً رایج در اروپای سده‌های شانزدهم و هفدهم و هیجدهم میلادی بود و در این زمینه منابع پژوهشی مفصل و معتبری موجود است. این گروه با اسامی مختلفی چون «یهودیان مخفی»،<sup>۶</sup> «مسیحیان جدید»،<sup>۷</sup> «انوسیم»<sup>۸</sup> و «مارانو»<sup>۹</sup> شناخته می‌شوند و کسانی که علاقمند باشند می‌توانند با جستجوی یکی از این واژه‌ها در اینترنت به اطلاعات فراوانی در این زمینه دست یابند. برای مثال، سایت google وابسته به دانشگاه استنفورد بیش از ۱۶۰۰ مدخل درباره «یهودیان مخفی» به دست می‌دهد.

امروزه میراث یهودیت مخفی در اروپا و قاره آمریکا پابرجاست. طبق تحقیقات برخی از دانشگاه‌های آمریکا، از جمله دانشگاه نیومکزیکو، هنوز نیز گروه قابل توجهی از یهودیان مخفی در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کنند که همچون گذشته هویت یهودی خود را پنهان کرده و خویش را به عنوان مسیحی معتقد معرفی می‌نمایند ولی در خفا همچنان یهودی هستند طبق پژوهش محققین، برخی از خاندان‌های ثروتمند به ظاهر مسیحی ایالات متحده، مانند خاندان استور، از زمره همین یهودیان مخفی هستند. و حتی برخی از شخصیت‌های مهم تاریخ ایالات متحده به این گروه تعلق دارند. از جمله باید به وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا در سالهای جنگ اول جهانی، اشاره کرد که به یک خاندان یهودی‌تبار مهاجر از آلمان تعلق داشت که در ظاهر مسیحی بودند. ویلسون، مانند لوید جرج در انگلیس، که درباره وی توضیح خواهم داد، با حمایت زرسالاران یهودی به قدرت رسید و در دوران وی دستگاه دولتی آمریکا در اختیار یهودیان مقتدری چون برنارد باروخ و سیمون بامبرگر و فلیکس فرانکفورت و هنری مورگنتو قرار گرفت. ویلسون فردی است که نوعی رسالت جهانی شبه مسیحایی را برای ایالات متحده آمریکا مطرح و تئوریزه کرد، برای این دولت وظیفه ایجاد «نظم نوین جهانی» را قائل شد و حرکت عملی را در این راه آغاز نمود. بر مبنای چنین پیوندها و نگرشی بود که ویلسون ایالات متحده آمریکا را به سوی مداخله در جنگ جهانی اول هدایت کرد و پس از پایان جنگ نیروهای آمریکایی را، برای تحقق «رسالت جهانی آمریکا در تحقق دموکراسی»، به مداخله نظامی در روسیه کشانید.

بر نمونه ویلسون تأکید می‌کنم زیرا وی از شخصیت‌های سیاسی مرتبط با بحث ماست: او رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده آمریکا در زمان کودتای ۱۲۹۹ در ایران بود و دستگاه سفارت آمریکا در دوران فوق نقش فعالی در امور سیاسی ایران ایفا می‌نمود.

6. Crypto Jews

7. New Christians

8. Anusim

9. Marrano

هنری فورد، سرمایه‌دار سرشناس آمریکایی، کتاب معروفی دارد درباره سلطه یهودیان بر دنیای غرب. او این کتاب را به صورت سلسله مقاله در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۲ نوشته است. فورد می‌نویسد: «آقای ویلسون زمانی که رئیس‌جمهور بود رابطه بسیار نزدیک با یهودیان داشت و، همانطور که همه می‌دانند، یهودیان بر دستگاه اداری او غالب بودند.» باید این را اضافه کنم که در زمان کودتا وزیرمختار وقت آمریکا در ایران یک یهودی به نام دکتر جوزف کورنفلد بود. اصولاً در این دوران تنظیم روابط سیاسی ایران و آمریکا به طور کامل در دست یهودیان و بهائیان بود. و باید توجه کنیم که فرقه بهائی در اساس سازمانی است که به وسیله اعضای خاندانهای یهودی بهائی شده هدایت شده و می‌شود. در پیرامون سفارت آمریکا در ایران اعضای فرقه بهائی به شدت فعال بودند و در واشنگتن حسین علاء و علیقلی خان نبیل‌الدوله و مورگان شوستر نمایندگان دولت ایران به شمار می‌رفتند. حسین علاء از گردانندگان سازمان ماسونی «بیداری ایران» بود و گرایشهای بابی یا بهائی داشت. علیقلی خان نبیل‌الدوله عضو خاندان ضرابی کاشان و از سران فرقه بهائی و دوست صمیمی عباس افندی بود. او ماسون درجه سی‌وسوم بود یعنی در عالی‌ترین رده ماسونی جای داشت مورگان شوستر نیز به خاندان یهودی شوستر تعلق داشت و زمانی که با حمایت اعضای این شبکه به ایران آمد بهائیان تهران در یک اقدام سازمان‌یافته تا حوالی قزوین به استقبال وی رفتند.

اعضای این شبکه در کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی بسیار مؤثر بودند. برای مثال، و صرف‌نظر از نقش مخرب ایشان در ماجرای کمیته مجازات و عملیات خرابکارانه‌شان علیه نهضت جنگل (بوژه کودتای سرخ احسان‌الله خان دوستدار)، و سایر اقداماتی که زمینه‌های سیاسی و روانی کودتا را فراهم ساخت، از جمله می‌دانیم که سردار جلیل مازندرانی عضو کمیته آهن و از عناصر مؤثر در کودتا بود و علی محمد خان موقرالدوله نیز در کودتا مشارکت داشت و به پاس این نقش وزیر کابینه سیدضیاء شد. سردار جلیل مازندرانی (لطفعلی خان کلبادی)، رئیس ایل کلبادی ساری، به همراه حاجی سیدحسین مقدس و میرزا ذبیح‌الله درخشان، که این دو نیز از متنفذین ساری بودند، از گردانندگان سازمان بهائیت در مازندران به شمار می‌رفت. علی محمدخان موقرالدوله از خاندان افنان (خویشان علی محمدباب) و از سران فرقه بهائی در ایران و سالها بالیوز انگلیس در بوشهر بود و به عنوان یکی از متنفذترین عوامل بریتانیا در جنوب ایران و در منطقه خلیج فارس شناخته می‌شد. موقرالدوله پدر حسن موقر بالیوزی است.<sup>۱۰</sup>

۱۰. حسن موقر بالیوزی بوشهری بنیانگذار و اولین گوینده بخش فارسی رادیویی بی.بی.سی است. او در سالهای



اردشیر جی، از عوامل اصلی انگلستان در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ [۳۸۹-۱]

## ۶. نیروهای خارجی مؤثر در کودتا

پژوهش ده ساله اینجانب ثابت می‌کند که:

۱. کودتای ۱۲۹۹ طرح کانونی در حاکمیت امپراتوری بریتانیا بود که نماینده منافع شبکه جهانی معینی به شمار می‌رفت که پیوندهای وسیع و عمیق با زرسالاری یهودی داشت. این همان کانونی است که امروزه از آن با عنوان «لابی صهیونیستی» یاد می‌شود. در تاریخنگاری بریتانیا نیز از عناصر مسیحی وابسته به این کانون، کسانی مانند لرد روزبری و چرچیل و بالفور و غیره، گاه با عنوان «صهیونیستهای نصاری» یاد می‌شود.

۲. عملیات نهایی کودتا با دستور مستقیم لرد ریدینگ، نایب‌السلطنه وقت هند، و سروینستون چرچیل، وزیرجنگ وقت بریتانیا، به سر اردشیر ریپورتر و ژنرال آبرونساید آغاز شد و به فرجام رسید.

۳. کودتای ۱۲۹۹ طرح مورد قبول و تأیید لرد کرزن، وزیر خارجه و رئیس دستگاه رسمی دیپلماسی بریتانیا، نبود. کرزن طراح قرارداد ۱۹۱۹ بود و تا آخرین لحظه بر تحقق این طرح پافشاری کرد لیکن تمامی اقدامات او با دسیسه کانون پیشگفته مواجه شد که طرح استقرار سلطنت پهلوی را به طور غیررسمی و پنهان از کرزن پیش می‌برد.

۴. پس از پیروزی کودتا با حمایت فعال سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا و در دوران ۵ ساله حکومت لرد ریدینگ در هند به سرعت طرح انحلال حکومت قاجار و استقرار حکومت پهلوی تحقق یافت به نحوی که در پایان مأموریت ریدینگ در هند سلسله پهلوی رسماً در ایران مستقر شده بود. اعلام رسمی سلطنت رضاشاه در آذر ۱۳۰۴ / دسامبر ۱۹۲۵ صورت گرفت. در دی ۱۳۰۴ / ژانویه ۱۹۲۶ دوران مأموریت لرد ریدینگ در هند پایان یافت و در اول آوریل لرد ایروین (از خاندان وود) به عنوان نایب‌السلطنه جدید وارد هند شد و ریدینگ عازم لندن شد. در پایان آوریل و اول مه ۱۹۲۶ مراسم تاجگذاری رضاشاه در تهران برگزار شد.

۵. کانون فوق برای تحقق طرح خویش از شبکه گسترده عوامل خود در ایران، که در پیرامون شبکه اردشیر ریپورتر مجتمع بودند، بهره جست.

#### ۷. «لابی صهیونیستی» در حکومت بریتانیا

در زمان کودتای ۱۲۹۹ «لابی صهیونیستی» در بریتانیا در اوج اقتدار خویش قرار داشت و سلطه آن بر سیاست و اقتصاد انگلیس در حدی بود که ویلفرید اسکاو بلونت، آزادیخواه انگلیسی و دوست سیدجمال‌الدین اسدآبادی، در نامه خود به دکتر سید محمد هندی (۲۸ ژوئیه ۱۹۱۳) از سیطره آن به عنوان «مرگ انگلستان به عنوان یک ملت» یاد می‌کند. بلونت می‌نویسد:

امروزه امپراتوری بریتانیا نه به وسیله انگلیسیان و طبق اصول انگلیسی یا حتی به خاطر منافع انگلیسی، بلکه به وسیله یک دارودسته اشرار بین‌المللی اداره می‌شود که تمامی حیات اجتماعی ما را به فساد کشیدند و پول تنها خدای آنان است... انگلستان به عنوان یک ملت، با تمامی آرمانهای کهن آن و به سان سایر ملت‌های مسیحی، دیگر مرده است...

بلونت، که خود به یکی از خاندانهای اشرافی انگلیس تعلق دارد، در این نامه به طور

مشخص به کسانی چون دیوید لوید جرج و وینستون چرچیل اشاره می‌کند و ایشان را به دلیل دریافت رشوه از گادفری اسحاق، رئیس کمپانی مارکونی و برادر لرد ری‌دینگ (سر روفوس اسحاق)، پست و فرومایه و کارگزار «سرمایه‌داران مالی یهودی» می‌خواند. اشاره بلونت به ماجرای است که در تاریخنگاری بریتانیا به «رسوایی مارکونی»<sup>۱۱</sup> معروف است. بلونت می‌نویسد:

در زمانه من هیچ چیز روشن‌تر از این ماجرا نزول شرف را در حیات اجتماعی ما آشکار نمی‌کند. این ماجرا به آشکارترین شکل نشان می‌دهد که سیاستمداران ما تا چه اندازه به خاطر ارزشهای نازل مالی سقوط می‌کنند؛ و ابعادی را که اخلاق بازار بورس جایگزین اخلاق کهن‌تر تجارت شده و فراتر از همه میزان اقتدار دادودسته بیگانه سرمایه‌داران مالی یهودی را، که مجلس عوام ما را به چنگ خود گرفته‌اند، روشن می‌کند. تنها این نیست که امروزه دو یهودی در کابینه ما حضور دارند، بلکه تقریباً تمامی وزرای ما انسانهای نیازمندی هستند که از طریق زنجیرهای قیود شخصی به آنها وابسته‌اند یا از آنان پیروی می‌کنند و لذا نمی‌توانند مخالفت خود را با سست اخلاقی همکارانشان بیان کنند حتی زمانی که از عمل خویش شرمسارند...

گفته بلونت درباره «مرگ ملت‌های مسیحی» با تصویر اجمالی که از وضع آمریکای دوران ویلسون به دست دادم منطبق است. باید اضافه کنم که درباره فرانسه دوران ژرژ کلمانسو، نخست‌وزیر فرانسه در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰، نیز این تحلیل صدق می‌کند. کلمانسو همان کسی است که از سال ۱۸۹۸ در روزنامه طلوع او جنجال بر سر محاکمه دریفوس آغاز شد. دریفوس یک افسر یهودی بود که طبق مدارک مستند به جرم جاسوسی برای آلمان دستگیر و در دادگاههای متعدد محاکمه و محکوم شده و اینک شبکه مقتدر صهیونیستی دنیای غرب با تمامی قدرت برای تبرئه او وارد میدان شده بود. مقاله من متهم می‌کند امیل زولا اولین بار در همین روزنامه منتشر شد. (خانواده زولا از وابستگان روچیلدها بودند و پدرش رئیس شبکه تراموای روچیلدها در وین). روزنامه فوق با پول یهودیان ثروتمند فرانسه اداره می‌شد و کلمانسو در تمامی دوران حیات خود به این کانون وابستگی داشت. حتی در منابع کاملاً رسمی، مانند دائرةالمعارف آمریکاء، از او به عنوان دوست صمیمی سر بازیل زهارف یاد می‌شود. زهارف (یهودی) بزرگ‌ترین دلال جهانی اسلحه در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم است که به دلیل شرکت در عملیات دسیسه‌گرانه شهرت افسانه‌ای دارد. لوید جرج یکی دیگر از دوستان صمیمی زهارف بود. جالب‌تر اینجاست که کلمانسو نیز مانند لوید جرج یک یهودی را

به عنوان منشی مخصوص در کنار خود داشت. منشی لوید جرج سرفیلیپ ساسون بود و منشی و دستیار اصلی کلمانسو یهودی به نام ژرژ ماندل (لویی ژرژ روچیلد) از وابستگان روچیلدهای فرانسه.

### دیوید لوید جرج

کودتای ۱۲۹۹ در زمان دولت دیوید لوید جرج در بریتانیا صورت گرفت. این همان دولتی است که اعلامیه معروف بالفور (۲ نوامبر ۱۹۱۷) را به سود صهیونیستها صادر کرد. لوید جرج شخصاً در کابینه با اشتیاق فراوان از اعلامیه بالفور پشتیبانی کرد و آن را گامی به سوی تأسیس یک دولت یهود شمرد. او چند روز پیش از صدور اعلامیه به حیم وایزمن گفته بود: «من می‌دانم که با صدور این اعلامیه گروهی را خشنود و گروهی را ناراضی می‌کنم، ولی می‌خواهم از شما حمایت کنم زیرا در راه آرمانی بزرگ می‌کوشید.» او همچنین در کنفرانس سن‌رمو و در فرمان قیمومیت فلسطین اعلامیه بالفور را مورد تأیید و عمل قرار داد.

پدر لوید جرج مدیر مدرسه بود و او اولین نخست‌وزیر در تاریخ سده‌های نوزدهم و بیستم بریتانیا است که از طبقات غیراشرافی برخاست. در جوانی «رادیکال» و خطیبی مردم‌پسند بود که سنگ متافع طبقات پایین جامعه را به سینه می‌زد. از اینروست که جان گریگ، مؤلف زندگینامه او، نام کتاب خویش را لوید جرج، قهرمان مردم نهاده است. کاوش دقیق در تبارنامه لوید جرج ریشه‌های یهودی او را آشکار می‌کند:

به نوشته دائرةالمعارف یهود، لوید جرج «به دلیل تربیت مذهبی اش» به صهیونیسم علاقمند بود و خود او می‌نویسد: «من درباره تاریخ یهود بیشتر آموخته‌ام تا درباره تاریخ مردم خودم.» چرا باید لوید جرج درباره تاریخ یهود بیش از تاریخ بریتانیا بداند و اشاره دائرةالمعارف یهود به «تربیت مذهبی» او به چه معناست؟

پیتر راولند در آغاز زندگینامه لوید جرج، بر اساس مصاحبه با بازماندگان خانواده لوید جرج، شمای تبارشناختی خانواده‌های جرج و لوید را درج کرده است. براساس این تبارنامه، همسر دیوید لوید (۱۸۰۰) ربکا ساموئل (۱۸۰۳) نام داشت و یکی از دختران این دو، به نام الیزابت لوید، با ویلیام جرج ازدواج کرد. حاصل این وصلت دیوید لوید جرج است. ربکا ساموئل، چنان‌که نام او نشان می‌دهد، به خاندان یهودی ساموئل تعلق داشت. بنابراین، تصادفی نیست که دوران دولت لوید جرج به عنوان دوران سلطه تام و تمام زرسالاران یهودی بر دولت بریتانیا شناخته می‌شود. و تصادفی نیست که در زمان نخست‌وزیری لوید جرج دو عضو خاندان ساموئل - سرهربرت ساموئل (نخستین کمیسر عالی فلسطین) و ادوین موتاگ (وزیر امور هندوستان) - از متنفذترین کارگردانان

سیاست بریتانیا در خاورمیانه بودند و سر روفوس اسحاق (لرد ریدینگ)، عضو خاندان یهودی اسحاق و خویشاوند نزدیک ساموئل‌ها، نایب‌السلطنه و فرمانفرمای هندوستان. ربکا ساموئل در سال ۱۸۶۸ درگذشت یعنی زمانی که دیوید ۵ ساله بود. طبیعی است که مادر بزرگ دیوید نقش اصلی را در نگهداری و تربیت نوه خردسال خود داشته باشد و طبیعی است که دیوید به شدت از فرهنگ خانواده مادری متأثر باشد. بر این اساس، اشاره مهم دائرةالمعارف یهود به «پرورش مذهبی» لوید جرج و این گفته او، که درباره تاریخ یهود بیش از تاریخ انگلیس فراگرفته است، و دلیل نفوذ فوق‌العاده اعضای خانواده ساموئل - موتاگ در دولت او روشن می‌شود. توجه کنیم که در فقه تلمودی، کسی که از جانب مادر یهودی باشد، یهودی به شمار می‌رود.

پیوند رسمی دیوید لوید جرج با صهیونیستها - تا آنجا که در منابع منتشر شده مندرج است - از زمانی آغاز شد که مؤسسه مشاوره حقوقی لوید جرج و شریکش، آرتور رابرتس (از خاندان لرد رابرتس قندهار و از اسلاف خانم مارگارت تاچر)<sup>۱۲</sup>، در سال ۱۹۰۲ از سوی هر تزل مأمور تهیه چند طرح برای ایجاد «کشور یهود» در مناطق مختلف جهان شد. پس از اعلام جنگ انگلیس به دولت عثمانی (نوامبر ۱۹۱۴) لوید جرج به هربرت ساموئل گفت که وی «سیار مشتاق استقرار یک دولت یهودی در فلسطین است». او در نخستین ملاقاتش با حییم وایزمن (دسامبر ۱۹۱۴) نیز علاقه خود را به صهیونیسم ابراز داشت.

لوید جرج با ژستهای انقلابی و چپ‌گرایی و عوام‌فریبی به قدرت رسید و یکی از فاسدترین و فرومایه‌ترین دولتهای تاریخ بریتانیا را بنیان نهاد که به تعبیر بلونت مانند راهزنی عمل می‌کرد که خود را به بالاترین پیشنهاد دهنده می‌فروشد.

### سروینستون چرچیل

بررسی پیشینه مفصل خاندان چرچیل - اسپنسر، از بدو پیدایش، و پیوندهای عمیق آن با زرسالاری یهودی به بحث مستقل و مفصل نیاز دارد. این کار را در مقاله جداگانه‌ای انجام داده‌ام.

به طور خلاصه، ثروت و اقتدار و شهرت خاندان چرچیل از زمان بنیانگذار آن، جان چرچیل (دوک اول مارلبورو) که فرمانده کل قشون انگلیس در اوایل سده هیجدهم بود، از طریق زدوبند با پیمانکاران نظامی یهودی و به ویژه سرسولمون مدینا به دست آمد. در بررسی تاریخ فراماسونری نیز دو داماد جان چرچیل (جان موتاگ - دوک دوم موتاگ

۱۲. خانم مارگارت تاچر از خاندان رابرتس است و «تاچر» نام همسر اوست.

و چارلز اسپنسر - ارل سوم ساندربولند را در زمره بنیانگذاران فراماسونری در نیمه اول سده هجدهم می‌یابیم. ارل ساندربولند در زمان تأسیس فراماسونری در انگلستان وزیر اعظم بود و با اعمال نفوذ او درجه دکترای آکسفورد برای جان تئوفیلوس دزاگولیه، نظریه‌پرداز نامدار فراماسونری، به دست آمد. خاندان چرچیل در تاریخ بریتانیا بسیار بدنام است. از جمله استناد می‌کنم به گفته یکی از معاصران ارل دوم ساندربولند که وی را «مکارترین و سختکوش‌ترین ردلی» خوانده است که در صحنه گیتی وجود دارد. و نیز استناد می‌کنم به این جمله معروف گلاستون که «هیچ چرچیلی از خاندان جان مارلبورو برنخاست که به اخلاق یا اصول پایبند باشد».

وینستون چرچیل پسر لرد راندولف چرچیل و زنی آمریکایی به نام جرمی جروم است که به لیدی راندولف چرچیل شهرت دارد. لرد راندولف چرچیل از صمیمی‌ترین دوستان آرتور جیمز بالفور و سر هنری دراموند ولف و سر سیسیل رودز بود و مانند این سه از کارگزاران سرشناس لرد ناتانیل روچیلد. راندولف شخصیتی به شدت فاسد و ولخرج بود و از این نظر در تاریخنگاری انگلیس از شهرت انحصاری برخوردار است. او در سال ۱۸۹۵، در ۴۶ سالگی، به بیماری سیفلیس درگذشت در حالی که ۶۵ هزار پوند به لرد روچیلد بدهکار بود. جرمی جروم (لیدی راندولف چرچیل) نیز به شدت هرزه و ولخرج بود و در زمان حیات شوهر و پس از آن با مردان متعدد رابطه جنجالی داشت. حداقل یکی از پسران او (که به راندولف منتسب است) به عنوان نامشروع شهرت کامل دارد.

وینستون چرچیل پرورش‌یافته خاندان روچیلد و سر ارنست کاسل، زرسالار نامدار یهودی و صمیمی‌ترین دوست ادوارد هفتم (پادشاه انگلیس)، بود. لرد راندولف چرچیل در زمانی که وینستون چرچیل ۱۸ ساله بود به زنش نوشت که اگر وینستون در امتحانات ورودی دانشگاه موفق نشود به کمک روچیلدها او را وارد کار تجارت خواهد کرد. چرچیل «تاجر» نشد، ولی به کمک زرسالاران یهودی نامدارترین دولتمرد بریتانیای سده بیستم شد.

میان چرچیل و لوید جرج دوستی دیرینه ژرف برقرار بود در حدی که یک روزنامه انگلیسی در آن زمان لوید جرج و چرچیل جوان را «کلئون»<sup>۱۳</sup> و «آلکیبیاد»<sup>۱۴</sup> نامید. منظور از کلئون، لوید جرج است. کلئون یک کفاش آتنی سده پنجم قبل از میلاد بود که به عنوان رهبر مردم عادی برگزیده شد و به عوافریبی شهره بود. منظور از «آلکیبیاد» چرچیل است. آلکیبیاد یکی از اشراف آتن بود که بارها هم به آتن و هم به اسپارت خیانت کرد.

13. Cleon

14. Alcibiades



## لرد ری‌دینگ (روفوس دانیل اسحاق)

روفوس اسحاق از نزدیک‌ترین دوستان دیوید لوید جرج بود و از مؤثرترین عناصر در صعود لوید جرج به صدارت. اسحاق در سال ۱۹۱۰ به مقام شهسواری امپراتوری بریتانیا دست یافت و به «سر» ملقب شد. در سال ۱۹۱۴ به جرگه اشرافیت بریتانیا راه یافت و بارون ری‌دینگ شد. (ری‌دینگ نام شهری است.) او در سال ۱۹۱۶ وِسکونت ری‌دینگ، در سال ۱۹۱۷ ارل ری‌دینگ و در سال ۱۹۲۶، پس از بازگشت از هند، مارکیز ری‌دینگ شد. به این ترتیب نام روفوس اسحاق به عنوان نخستین یهودی در تاریخ بریتانیا به ثبت رسید که در هرم اشرافیت بریتانیا به رده مارکیزی ارتقا یافته است. اسحاق هم‌چنین اولین یهودی در تاریخ بریتانیاست که دادستان کل و قاضی القضاات، نایب‌السلطنه هندوستان و وزیر امور خارجه شد.

رشد سریع لرد ری‌دینگ در هرم اشرافیت بریتانیا در این دوران غیرعادی نیست زیرا سالهای پس از جنگ اول جهانی، و بویژه دوران صدارت لوید جرج، به عنوان دوران رواج گسترده فروش القاب اشرافی شناخته می‌شود. یکی از دلالتان این معاملات فردریک گست، پسر عمه وینستون چرچیل، است که منشی لوید جرج بود و مورخین او را به عنوان فردی «پست، زنباره و سبک مغز» می‌شناسانند. گست از سال ۱۹۱۷ به مدت پنج سال مسئول برنامه‌های حزبی لوید جرج بود و در این سمت از طریق فروش عناوین اشرافی به گردآوری پول برای تأمین مخارج شخصی و حزبی لوید جرج پرداخت. پروفیسور کانادین، استاد تاریخ معاصر بریتانیا در دانشگاه کلمبیا، گست را به عنوان فردی معرفی می‌کند «کاملاً بی‌اعتنا به قیود اخلاقی که محتملاً بیش از هرکس دیگر از اسرار ناراحت‌کننده مطلع بود.» گلدستون او را «همزاد شیطانی» لوید جرج نام نهاده است. بی‌پروایی و افراط این شبکه در فروش غیرقانونی القاب اشرافی تا بدانجا بالا گرفت که در ژوئن ۱۹۲۲ ماجرای جنجالی را پدید آورد که به «رسوایی فروش القاب»<sup>۱۵</sup> معروف است. ماجرا در پی اعتراض یکی از اعضای مجلس لردها به درج نام سر جوزف رابینسون<sup>۱۶</sup> در فهرست کسانی که باید در مراسم تولد پادشاه بریتانیا به مقام بارونی دست یابند آغاز شد. رابینسون یک ماجراجوی انگلیسی بود که اخیراً به علت کلاهبرداری در آفریقای جنوبی ۵۰۰ هزار پوند جریمه شده بود. سایر لردهای قدیمی نیز به موارد مشابهی اعتراض کردند و ماجرا به جنجالی بزرگ بدل شد. رابینسون عجزلانه نامه‌ای نوشت و انصراف خود را از دریافت مقام لردی اعلام کرد. این نامه در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۲ توسط لرد بیرکنهد، دوست صمیمی چرچیل و وزیر دارایی، در مجلس

15. Honours Scandal

16. Sir Joseph Robinson

خوانده شد. در مجلس لردها گفته شد که نخست‌وزیر و دوستانش با جیب خالی وارد دولت شدند ولی در چهار سال اخیر میلیون‌ها پوند سرمایه اندوخته‌اند و صرف‌نظر از سوء استفاده‌های شخصی، موجودی گروهی حزبی آنها بین یک تا دو میلیون پوند است. در این دوران مالکان مطبوعات مهم بریتانیا عموماً القاب اشرافی دریافت داشتند. گفته شد که از سال ۱۹۱۸ تا آن زمان ۴۹ نفر از سهامداران یا سردبیران یا صاحب‌امتیازان یا رؤسای گروه‌های مطبوعاتی عنوانهای لردی، بارونتی و شهنشاهی دریافت کرده‌اند. یکی از افراد برای دریافت عنوان شهنشاهی ۱۰ هزار پوند به یکی از وزرا پرداخته، فرد دیگر ۱۲ هزار پوند و شخص دیگر برای دریافت عنوان بارونت ۳۵ هزار پوند. این ماجرای است که وینستون چرچیل در نامه‌ای به همسرش از آن با عنوان «گاف القاب» یاد کرده است. البته این پدیده جدیدی در تاریخ اشرافیت بریتانیا نبود. این اشرافیتی است که در دوران سلطنت الیزابت اول و در دوران به اصطلاح «رفورماسیون انگلیس» تکوین یافت و شالوده ثروت عظیم خود را بر تاراج اموال غنی کلیسا و صومعه‌های انگلیس بنا نهاد. سه ماه پیش از مرگ ملکه ویکتوریا، ویلفرید اسکاون بلونت در خاطراتش نوشت که دوستان ادوارد (ولیعهد آن زمان و ادوارد هفتم پادشاه بعدی) محرمانه بدهیهای او را می‌پردازند. یکی از آنها ۱۰۰ هزار پوند به ادوارد داده و راضی شده که تنها ۲۵ هزار پوند به اضافه عنوان شهنشاهی دریافت کند. بدینسان، راز ورود بزرگ‌ترین قاچاقچیان تریاک سده نوزدهم، مانند ساسونها و جی جی بهای‌ها، به جرگه اشرافیت بریتانیا روشن می‌شود.<sup>۱۷</sup>

روفوس اسحاق یکی از عناصر اصلی مافیای صهیونیستی بریتانیا بود و با شبکه صهیونیستی ایالات متحده آمریکا نیز رابطه تنگاتنگ داشت. برادرش گادفری اسحاق

۱۷. سلسله مراتب اشرافی بریتانیا چنین است: بارون، ویسکونت، اول، مارکیز و دوک. دارندگان عناوین چهار رده اول با عنوان عام «لرد» خطاب می‌شوند. مقام شامخ دوک بسیار محدود است. امروزه تنها ۳۱ عنوان دوکی وجود دارد که متعلق به ۲۵ دوک است. کهن‌ترین عنوان دوکی بریتانیا به دوکهای نورفولک (اعضای خاندان هوارد) تعلق دارد که در سال ۱۴۸۳ میلادی به این مقام دست یافتند. شوالیه (شهنشوار) جزو اشراف نیست و این مقامی است افتخارآمیز برای «عوام» که سلسله مراتب متنوع دارد. مهم‌ترین عنوان شهنشاهی، شهنشوار گارتر (بند جوراب) است. عنوان «بارونت» در دوران جیمز اول (۱۶۱۱) برای پرکردن خزانه خالی دربار و ایجاد تحرک در تکاپوهای ماوراء بحار جعل شد. جیمز اول همان پادشاهی است که در زمان او رقابت انگلیسیها و پرتغالیها در شرق اوج گرفت؛ سه فرستاده به دربار جهانگیرشاه به هند فرستاد و با دریافت ده هزار پوند از کمپانی هند شرقی به همکاری ناوگان انگلیس با ایران در اخراج پرتغالی‌ها از هرمز (۱۶۲۲) رضایت داد. جعل عنوان «بارونت» و فروش آن بیش از ۳۰۰ هزار پوند به خزانه جیمز اول وارد کرد. بارونت بر تمامی رده‌های شهنشاهی، بجز شهنشوار گارتر، برتری دارد. بارونتها، مانند شوالیه‌ها، با عنوان «سر» شناخته می‌شوند و زنان ایشان «لیدی» خوانده می‌شوند.

رئیس کمپانی مارکونی آمریکا بود و همان کسی است که در سال ۱۹۱۲ به دلیل پرداخت رشوه به صورت سهام کمپانی مارکونی به برخی از مقامات بلندپایه (لوید جرج و سایر اعضای محفل ایشان) ماجرای معروف به «رسوایی مارکونی» را پدید ساخت. کار به محاکمه افراد فوق در مجلس عوام کشید و در جریان آن لوید جرج شخصیتی بسیار حقیر و فرومایه از خود نشان داد. او در برابر اعضای کمیسیون مربوطه لابه کرد و گفت: «مرد فقیری است که می خواهد برای روزگار پیری خود لانه ای فراهم کند». ماجرا با حمایت پادشاه (جرج پنجم) و نخست وزیر (اسکوئیت) از لوید جرج و دوستانش فیصله یافت. بلونت در نامه خود به دکتر سید محمد هندی می نویسد:

در زمانه من هیچ چیز روشن تر از این ماجرا نزول شرف را در حیات اجتماعی ما آشکار نمی کند... ما شاهد آنیم که یکی از اعضای هیئت دولت با پول حزب و دو تن دیگر [از وزرا] به قمار در بازار بورس دست می زنند بی آنکه نخست وزیر کلامی درنگویش آنان بر زبان راند؛ وضعی که در تاریخ نظام پارلمانی ما بی سابقه بوده. و یکی از قماربازان نادم [لوید جرج] مقامی مهم چون وزارت دارایی را در دولت ما به دست دارد و زمانی که عمل خلاف قاعده او فاش می شود، نخست کاملاً انکار می کند و زمانی که اتهام او به شکلی غیرقابل انکار عرضه می شود، مانند بچه مدرسه ای که سیبی در جیب او کشف شده، زار زار به گریه می افتد و اشکریزان از فقر خود می نالد و دروغ پشت دروغ می بافت و ادعا می کند که این سرمایه گذاری پس اندازی است که با رنج به دست آورده! ما شاهد آنیم که امروزه این رفتار رقت بار به جای آن که تحقیر و خشم مجلس عوام را برانگیزاند - چون سی سال پیش که مطمئناً بدینگونه بود - با رأی همدردی عموم نمایندگان مورد اغماض قرار می گیرد. وزیر فاسد دارایی هنوز وزیر دارایی است و همدست یهودی او در قمار فوق [روفوس اسحاق] در سمت قاضی کل انگلستان جای می گیرد.

روفوس اسحاق در سال ۱۹۱۵ از دولت ایالات متحده آمریکا و صرافان یهودی نیویورک مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار وام برای دولتهای انگلیس و فرانسه اخذ کرد. دائرة المعارف یهود می نویسد: «او تا پایان عمر به امور یهودیان و صهیونیسم علاقه فوق العاده نشان داد.» پسر روفوس اسحاق، به نام جرالد اسحاق یا لرد ریڈینگ دوم، در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران معاون وزارت خارجه بریتانیا بود.

### خاندان ساموئل

در زمان کودتا سه چهره سرشناس خاندان یهودی ساموئل (سرمارکوس ساموئل، سر هربرت ساموئل و ادوین موتناگ) از متنفذترین شخصیت های سیاسی بریتانیا بودند.

خانواده ساموئل از متعصب‌ترین شوونیستهای یهودی هستند که نقشی برجسته در تحولات خاورمیانه، تأسیس دولت اسرائیل و تمامی حوادث این دوران تاریخی داشته‌اند. ساموئلها را باید در ردیف چند خاندان درجه اولی دانست که در رأس پدیده‌ای که «صهیونیسم جهانی» نام گرفته جای دارند. این خاندان، مانند خاندان اسحاق (ایساک)، بسیار پرشاخه است و در هر حادثه‌ای ردپایی از آن می‌توان یافت. شاخه‌ای از این خاندان از سده نوزدهم نام «مونتگ» را بر خود نهاد. لردهای سوایتلینگ از این شاخه‌اند.

نقش جدی این خانواده در تاریخ سیاسی و مالی معاصر از نیمه اول سده نوزدهم آغاز می‌شود و، مانند ساسونها و یهودیان بغدادی، با تجارت جهانی تریاک در پیوند است. این خانواده از آغاز در تجارت تریاک درگیر بود و ثروت اولیه خود را از این طریق اندوخت. در واقع، آنان به عنوان عامل روچیلدها در این عرصه و عرصه‌های ماجراجویانه مشابه فعالیت می‌کردند. روچیلدها بانکدارانی شناخته شده و معتبر در سطح جهانی بودند و حرفه «محترمانه» ایشان اجازه نمی‌داد که به طور رسمی و علنی در قاچاق تریاک و توطئه‌های خونی و کثیف مبارزه بر سر تصاحب معادن الماس و طلا و نفت مشارکت جویند و لذا این نقش را به دیگران وامی‌گذاذدند. این نقش را در آفریقای جنوبی بارنت اسحاق، یکی از اعضای خانواده بدنام اسحاق، با نام مستعار «بارنی بارناتو»، به دست گرفت و بزرگ‌ترین امپراتوری تجارت الماس و طلای جهان را، به کمک جوان ماجراجوی دیگری به نام سیسیل رودز، بنیان نهاد. در نیمه اول سده نوزدهم، همین نقش را در تجارت جهانی تریاک ساموئلها به دست داشتند. از همین دوران اعضای خاندان ساموئل، به عنوان کارگزار روچیلدها، در تجارت با ژاپن فعال بودند و به همین دلیل است که بعدها، در اوایل سده بیستم، یهودیانی چون سرمارکوس ساموئل و یاکوب شیف، نماینده روچیلدها در ایالات متحده آمریکا، از ارتباطات سطح عالی با ژاپنیها برخوردار شدند.

در نیمه دوم سده نوزدهم، فعالیت ساموئلها به عرصه نفت انتقال یافت و پس از انتقال معادن نفتی روچیلدها در قفقاز به ایشان به تأسیس کمپانی شل انجامید. در این زمان سه تن از اعضای این خانواده سه شاخه سرشناس و متنفذ کنونی آن را پدید ساختند. مارکوس ساموئل، پسر دسیسه‌گر و پرتحرک پدری به همین نام که تاجر تریاک و صدف بود، به کمک لرد ناتانیل روچیلد، مجتمع غول‌آسای رویال داچ شل را بنیاد نهاد. نام «شل» (صدف) بر روی این کمپانی یادی است از تجارت صدف پدر مارکوس ساموئل و البته نامی از تجارت تریاک در میان نیست. شاخه دیگر را ادوین ساموئل، پدر سر هربرت ساموئل، تأسیس کرد؛ و شاخه سوم را ساموئل مونتگ برادر کوچک او. این

دو برادر در نیمه اول سده نوزدهم در قالب کمپانی «ساموئل و موتاگ» فعالیت داشتند که در سال ۱۸۵۳ نام آن به «ساموئل موتاگ و شرکا» تغییر کرد و امروزه با نام «هیل ساموئل» به عنوان یکی از مهم‌ترین مجتمع‌های مالی دنیای معاصر شناخته می‌شود.

در دوران جنگ اول جهانی، سر مارکوس ساموئل به عنوان رئیس مجتمع نفتی رویال داچ شل نقش اصلی را در تأمین سوخت مورد نیاز نیروی دریایی بریتانیا به عهده داشت. به ابتکار مارکوس ساموئل بود که در سال ۱۹۱۴ دولت بریتانیا سهام اصلی شرکت نفت انگلیس و ایران را خریداری کرد و بر این اساس سوخت نیروی دریایی خود را از زغال سنگ به نفت تغییر داد. در زمان این معامله وینستون چرچیل جوان وزیر دربار بود. در ژوئن ۱۹۱۴ چرچیل در مجلس عوام متهم شد که «آلت دست یهودیان» شده است. چرچیل در نطق خود گفت که «ما هیچ جنگی با شل نداریم و این کمپانی همواره آماده خدمت به منافع نیروی دریایی و امپراتوری بریتانیا بوده است». این امر عامل تعیین‌کننده‌ای در برتری نظامی نیروی دریایی بریتانیا در جنگ اول جهانی به شمار می‌رود. در همین زمان سر رابرت والی کوهن، از خاندان کوهن، به عنوان یکی از مدیران شل و مدیر «کمپانی نفت آنگلو ساکسون» مشاور نفتی ارتش بریتانیا بود.

سر هربرت ساموئل برادرزاده ساموئل موتاگ، لرد سواپتینگ، بود. او در سال ۱۹۰۲ نماینده مجلس عوام، در سال ۱۹۰۶ معاون وزارت کشور، در سال ۱۹۱۰ وزیر پست و در سال ۱۹۱۶ وزیر کشور بریتانیا شد. پس از اعلام جنگ بریتانیا به عثمانی، او مسئله استقرار دولت یهودی در فلسطین را نخست با لوید جرج و سپس با سر ادوارد گری، وزیر امور خارجه، مطرح کرد و با استقبال مشتاقانه آنها مواجه شد. وی سپس یادداشتی در این زمینه تهیه کرد که در ژانویه و مارس ۱۹۱۵ در میان اعضای هیئت دولت توزیع شد. او در این یادداشت طرح تأسیس یک کشور تحت‌الحمایه بریتانیا را در سرزمین فلسطین مطرح کرده بود که در آن به سازمانهای یهودی امکانات لازم برای خرید زمین، یافتن مناطق استقرار یهودیان، ایجاد نهادهای آموزشی و دینی و مشارکت در توسعه اقتصادی کشور داده شود. در این کشور باید از مهاجرین یهودی به نحوی حمایت می‌شد که به اکثریت جمعیت بدل شوند. این یادداشت به دلیل مخالفت اسکویت، نخست‌وزیر وقت، بی‌نتیجه ماند ولی ساموئل به اقدامات خود ادامه داد که سرانجام به صدور اعلامیه بالفور انجامید. هربرت ساموئل، به دلیل پیوند نزدیکش با مسئله «تأسیس وطن ملی یهود» در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۵ به عنوان اولین کمیسر عالی فلسطین منصوب شد و به نوشته دائرةالمعارف یهود «اولین یهودی بود که پس از ۲۰۰۰ سال بر سرزمین اسرائیل حکومت کرد.» در نتیجه اقدامات او جمعیت یهودی فلسطین از

۵۵۰۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۱۹ به ۱۰۸۰۰۰ نفر در سال ۱۹۲۵ رسید. سر هربرت ساموئل، که در سال ۱۹۳۷ لرد ساموئل شد، ۹۳ سال عمر کرد و در اواخر عمر رئیس انستیتوی فلسفه بریتانیا بود.

ادوین مونتگ، از شاخه لردهای سوایتلینگ خاندان ساموئل، در دولت لوید جرج وزیر امور هندوستان (ایندیا آفیس) بود و در این سمت نقش مهمی در تجدید سازمان امپراتوری استعماری بریتانیا در دوران پس از جنگ اول جهانی ایفا نمود. او به همراه سر روفوس اسحاق، نایب السلطنه و فرمانفرمای هند، سهم مؤثری در کودتای ۱۲۹۹ در ایران داشت. مونتگ در مقام وزیر امور هندوستان معتقد بود که بریتانیا باید نیروهای نظامی خود را از بین‌النهرین و ایران خارج کند. او از آغاز مخالف سرسخت قرارداد ۱۹۱۹ لرد کرزن بود.

ادوین مونتگ در سال ۱۹۰۶ نماینده مجلس عوام شد و منشی خصوصی هربرت اسکویت (نخست‌وزیر). او در سالهای ۱۹۱۰-۱۹۱۴ معاون وزارت امور هندوستان بود، در سال ۱۹۱۴ معاون وزارت دارایی شد و در ۱۹۱۶ وزیر تدارکات جنگی (مهمات)؛ و سرانجام در ژوئیه ۱۹۱۷ وزیر امور هندوستان شد و تا مارس ۱۹۲۲ در این سمت بود. مونتگ در جوانی (۴۵ سالگی) درگذشت.

این خاندان امروزه نیز به عنوان یکی از منتقدترین خاندانهای دنیای غرب شناخته می‌شود:

والتر ساموئل (لرد برستد دوم)، پسر سر مارکوس ساموئل (لرد برستد اول)، پس از پدر سالها ریاست مجتمع نفتی شل را به دست داشت. ایون ادوارد مونتگ، پسر لرد دوم سوایتلینگ، از سال ۱۹۳۹ عضو شورای مشاورین پادشاه انگلیس و از مقامات درجه اول اطلاعاتی این کشور بود. ایور مونتگ، برادر وی، از چهره‌های مؤثر در عرصه سینما و تلویزیون انگلیس در نیمه اول سده بیستم بود و در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۳۹ ریاست «انجمن فیلم» بریتانیا را به دست داشت. لرد سوایتلینگ سوم سالها (تا ۱۹۷۹) ریاست کمپانی ساموئل مونتگ را به دست داشت و در سالهای اخیر (تا ۱۹۸۹) از مدیران کمپانی املاک و داراییهای لرد یعقوب روچیلد (پسر لرد ویکتور روچیلد) بود. مارکوس ساموئل (لرد برستد سوم) نیز در رأس شبکه‌ای از کمپانیهای عظیم متعلق به زرسالاران یهودی، مانند کمپانی هیل ساموئل و مجتمع سن‌آلیانس، جای داشت و از سال ۱۹۶۳ از مدیران بانک لویدز بود. لرد برستد چهارم (پیتر مونت فیوره ساموئل) نیز تا سالهای اخیر در رأس مجتمع‌هایی چون «شل» و «مونتگ ساموئل» و «هیل ساموئل» و غیره جای داشت و هم‌اکنون پسرش (نیکلاس ساموئل یا لرد برستد پنجم) جانشین او شده. این

فهرست اجمالی به عنوان نمونه بود و بر آن اسامی فراوانی را می‌توان افزود.

### یهودیان بغدادی و بانک شاهی

خاندان ساسون از متنفذترین خاندان‌های یهودی سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی به شمار می‌رود و به همراه خاندان‌هایی چون کدوری (خدوری)، ازقل، عزرا، گبای، نسیم، حیم و سایر خویشان و وابستگان کثیر ایشان شبکه‌ای را شکل می‌دهد که به «یهودیان بغدادی» شهرت دارند و شاخه‌های گسترده آن در عراق و ایران و هند و جنوب شرقی آسیا از نفوذ فراوان برخوردار بودند. این شبکه‌ای است که در سده نوزدهم نقش اصلی را در تجارت جهانی تریاک داشت و امروزه نیز حضور فعال بین‌المللی دارد. مثلاً، لرد درک عزرا، پسر سردیوید عزرا، عضو مجلس لردهای انگلیس بود و ریاست گروهی از مهم‌ترین کمپانی‌ها را به دست داشت و از مقامات درجه اول تجاری دنیای غرب به شمار می‌رفت. یا اعضای خاندان کدوری امروزه نیز در عرصه سیاست و امور مالی بسیار سرشناس‌اند. برای نمونه، لرد لارنس کدوری از سرمایه‌داران بزرگ هنگ کنگ است و آسمان‌خراش معروف سن جرج در هنگ‌کنگ متعلق به اوست. سر هوراس کدوری نیز از شخصیت‌های درجه اول مالی هنگ‌کنگ و فیلیپین و آفریقای جنوبی است. اسحاق کدوری، خاخام یهودیان سفاردیم در اسرائیل و الی کدوری، نویسنده معروف، از این خاندان هستند.

تبار خاندان ساسون به شیخ ساسون بن صالح می‌رسد که در سالهای ۱۷۸۱-۱۸۱۷ رئیس یهودیان بغداد و صراف‌باشی پاشای بغداد بود. پس از اینکه او به دلیل کهولت کناره گرفت، عزرا بن راحل از خاندان گبای جای وی را گرفت. در این دوران ازقل گبای، برادر عزرا بن راحل، صراف‌باشی سلطان محمود دوم عثمانی بود و ریاست یهودیان استانبول را به دست داشت. به گزارش جوزف ولف، در سال ۱۸۲۴ حدود ۱۵۰۰ خانوار یهودی در بغداد سکونت داشتند و تمامی تجارت شهر در دست آنها متمرکز بود. در آخرین سالهای سلطنت فتح‌علی شاه، کمی بعد از انعقاد معاهده ترکمن‌چای و در زمانی که سر جان ملکم حکومت بمبئی را به دست داشت، ساسونها و گروه کثیری از یهودیان بغداد به طور دسته‌جمعی به بندر بوشهر مهاجرت کردند. شیخ ساسون در بوشهر فوت کرد (۱۸۳۰) و پسر ارشدش به نام داوود، که مادرش از خاندان گبای بود، کمی بعد به بمبئی رفت و در سال ۱۸۳۲ تجارتخانه خود را در این بندر مهم تجاری تأسیس کرد. بمبئی در آن زمان دومین شهر مهم امپراتوری بریتانیا، پس از لندن، به شمار می‌رفت. گروهی از یهودیان بغدادی فوق نیز به شهرهای مختلف ایران، بویژه شیراز و اصفهان، مهاجرت کردند. بعضی جدیدالاسلام شدند و برای استتار پیشینه خود تبارنامه

جعل کردند و بعضی یهودی ماندند. در این زمان خاندان جدیدالاسلام قوام شیرازی، از تبار یهودیانی که در سده هیجدهم به ایران مهاجرت کرده بودند، در دولت مرکزی از اقتدار سیاسی فراوان برخوردار بود و شهر شیراز پایگاه بومی قدرت ایشان بشمار می‌رفت. یکی از اعضای یهودی خاندان قوام شیرازی به نام ملاآقا بابا نیز ریاست یهودیان ایران را به دست داشت. این عوامل طبعاً راه استقرار و نفوذ مهاجران جدید بغدادی را تسهیل می‌کرد.

برای آن که اهمیت مهاجرت گسترده یهودیان بغدادی به ایران را در سرنوشت کشورمان دریابیم به طور گذرا به سه نکته اشاره می‌کنم:

۱. پیدایش فرقه بابیه کمی بعد از مهاجرت فوق رخ داد و خاستگاه اصلی آن بندر بوشهر بود. در منابع بابی - بهائی اشارات مکرر به ارتباطات علی محمد باب با یهودیان بوشهر وجود دارد. در این زمان بندر بوشهر مرکز مهم تجاری کمپانی هند شرقی بریتانیا و در پیوند دائم با بمبئی بود و علی محمد باب از ۱۸ سالگی به مدت پنج سال در حجره دایی‌اش در بوشهر اقامت داشت و با تجار این بندر در حشر و نشر دائم بود. بعدها، در پیرامون باب کسانی وجود داشتند مانند میرزا اسدالله دیان، کاتب بیان و از بایان حروف حی، که بر زبان عبری تسلط کامل داشت. دانستن عبری در آن عصر قرینه‌ای است جدی بر یهودی‌الاصل بودن او. و نیز می‌دانیم که بابی‌گری و سپس بهائی‌گری به طور عمده به وسیله یهودیان جدیدالاسلام رواج داده شد. برای نمونه، به نوشته حبیب لوی، اولین اشخاصی که در خراسان بابی شدند جدیدالاسلام‌های یهودی مشهد بودند.

۲. کمپانی ساسون و عوامل آن در ایران، که بسیاری از ایشان جدیدالاسلام‌های یهودی بودند، بعدها نقش اصلی را در آغاز کشت گسترده تریاک در ایران به دست گرفتند و این امر تأثیرات مدهشی بر اقتصاد ایران برجای نهاد که مهم‌ترین آن قحطی ۱۲۸۸ق. است. این قحطی به مرگ یک سوم جمعیت ایران انجامید و بنیه اقتصاد ملی را به کلی تباہ کرد در حدی که می‌توان قحطی فوق را نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران بشمار آورد. البته امروزه کسانی می‌کوشند تا این قحطی را به عوامل دیگر منتسب کنند که به کلی بی‌پایه است. در این باره تحقیق مفصلی در دست دارم. در اینجا اجمالاً اشاره می‌کنم که قحطی ۱۲۸۸ق. / ۱۸۷۱م. یک پدیده صرفاً ایرانی نبود بلکه بخشی از زنجیره قحطی‌هایی بود که به دلیل اجرای سیاست انگلیسی کشت گسترده تریاک در منطقه پدید شد مانند قحطی سال ۱۸۷۴ بتنگال و قحطی سال ۱۸۷۶ مدرس (هند). اصولاً دهه ۱۸۷۰ دهه قحطی‌های مدهش در سراسر منطقه‌ای است که سیاست کشت گسترده تریاک در آن اجرا می‌شد.



۳. نکته دیگر، گسترش نفوذ خاندانهای مهاجر یهودی در ایران در دوران پسین است. صرفنظر از خاندانهای جدیدالاسلامی چون قوام شیرازی و فروغی، که بعدها نقش چشمگیری در تأسیس و استقرار سلطنت پهلوی ایفا نمودند، و خاندانهای دیگری (مانند بوشهریها و نمازیها و امین‌الضربها و غیره) که شریان مالی و تجارت کشور را به دست گرفتند،<sup>۱۸</sup> این نفوذ را در جامعه یهودی ایران نیز می‌توان ردیابی کرد. برای مثال، در زمان کودتای ۱۲۹۹ یکی از اعضای خاندان گبای به نام حزقیا جواهری از ثروتمندترین یهودیان ایران بود و در اصفهان می‌زیست. او در نوامبر ۱۹۲۱/۱۳۰۰ ش. در اصفهان فوت کرد. حزقیا جواهری رابطه مالی گسترده با ظل‌السلطان داشت و پس از او یکی از بستگانش به نام یهودا گبای ریاست یهودیان اصفهان را به دست گرفت.

تجارتخانه ساسون در بمبئی به ریاست داوود بن صالح، که اینک دیوید ساسون نامیده می‌شد، اندکی بعد به یک امپراتوری عظیم مالی - تجاری تبدیل شد و به کمک شبکه گسترده یهودیان بغدادی نقش درجه اول در تجارت شرق به دست گرفت و اهمیت آن تا بدانجا رسید که مورخین از ساسونها به عنوان «روحیلدهای شرق» یاد می‌کنند. مهم‌ترین عرصه فعالیت این شبکه تجارت تریاک بود و بنادر بمبئی و شانگهای و هنگ‌کنگ و بوشهر کانونهای اصلی فعالیت ایشان بشمار می‌رفت. اعضای خاندان ساسون با خانواده سلطنتی انگلیس و شخص ادوارد هفتم، از دوران ولیعهدی او، رابطه بسیار صمیمانه داشتند و در زمره نزدیک‌ترین دوستان او به شمار می‌رفتند. برای آشنایی با این ارتباط می‌توان به کتاب آتونی الفری، به نام ادوارد هفتم و دربار یهودی او، مراجعه کرد که یک اثر مستند تحقیقی است و از جمله بر آرشو خاندان سلطنتی بریتانیا مبتنی است.

مهم‌ترین سرمایه‌گذاری ساسونها در ایران تأسیس بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس در سال ۱۸۸۹ میلادی بود که با تأثیر فوق‌العاده مخرب آن بر اقتصاد ایران آشنایی کافی داریم. برای نمونه، مجدالاسلام کرمانی در تاریخ انحطاط مجلس می‌نویسد: از همان تاریخ تأسیس بانک شاهی، «ثروت ایرا به بادرفته و هرچه طلا در این مملکت از تاراج اعراب باقی مانده بود، یا از ممالک دیگر مثل هندوستان به همراه نادرشاه و قشون ایران آمده بود، با کمال میل و رغبت تقدیم ملت نجیب نوع پرست بریتانیای عظمی گردیده.

۱۸. حتی در دوران جنگ دوم جهانی و اشغال ایران به وسیله متفقین این حضور را می‌توان به عینه مشاهده کرد. شاپور ریپورتر اولین بار در پوشش کارمند کمپانی نمازی هنگ‌کنگ و با معرفی‌نامه رسمی این کمپانی وارد تهران شد و در دوران جنگ پیمانکاران مسئول تأمین تدارکات ارتش ایالات متحده آمریکا در ایران یک یهودی بغدادی به نام مه‌بر عبدالله و مهدی نمازی بودند.



عکس هوایی قزوین در ایام کودتای ۱۲۹۹ [۱-۱۹۴۰]

این ادعا کاملاً درست است و حتی جثوفری جونز، مورخ رسمی بانک شاهی، آن را تأیید می‌کند. او می‌نویسد: «در سالهای ۱۸۷۰-۱۸۹۰ بیشتر ذخایر طلای ایران از کشور خارج شد و تنها نقره باقی ماند، ارزش جهانی نقره نیز به دلیل کشف ذخایر عظیم نقره در نوادا و عوامل دیگر کاهش یافت و بدینسان در دهه ۱۸۹۰ ارزش پول ایران به ناگهان سقوط کرد.» سالهای ۱۸۷۰-۱۸۹۰، که مورد اشاره جونز است، دورانی است که با کشت گسترده تریاک در ایران آغاز می‌شود و با تأسیس بانک شاهی پایان می‌یابد.

معمولاً تصور بر این است که بانک شاهی یک بانک دولتی و مجری صرف سیاست‌های دولت بریتانیا در ایران بود. که چنین نیست. این بانک، در عین پیوند نزدیک با دستگاه استعماری بریتانیا، یک بانک خصوصی بود مشابه «بانک هنگ‌کنگ و شانگهای»<sup>۱۹</sup> (HSBC) که سهم اصلی در سرمایه آن با ساسونها بود. البته کمپانیایی چون «والپول-گرینول» و «هنری شرودر» نیز در بانک شاهی مشارکت داشتند. این دو کمپانی نیز از مجتمع‌های مرتبط با زرسالاران یهودی هستند. در کمپانی والپول-گرینول، سر هنری دراموند ولف، عامل نامدار انعقاد قراردادهای استعماری با ایران در دوره

19. Hongkong and Shanghai Banking Corporation

ناصری، ذینفع بود زیرا وی هرچند از جانب پدر (جوزف ولف) یهودی بود ولی از جانب مادر به خاندان والپول تعلق داشت. کمپانی هنری شرودر نیز، تابه امروز، از مراکز مهم سرمایه‌گذاری مشترک زرسالاران یهودی و خاندان سلطنتی بریتانیا و شرکای ایشان است. بانک شاهی بعدها در مجتمع HSBC ادغام شد. HSBC نیز، که امروزه یکی از بزرگ‌ترین مجتمع‌های بانکی جهان است، به وسیله تجار جهانی تریاک در بنادر شانگهای و هنگ‌کنگ تأسیس شد و هنوز نیز به عنوان مرکز مهم سرمایه‌هایمان خاندانها شناخته می‌شود. در تأسیس HSBC (۱۸۶۵) نیز ساسون‌ها و یهودیان بغدادی نقش مهمی داشتند. آنان از بنیانگذاران بانک فوق بودند و سالیان سال آرتور ساسون و یکی از اعضای خاندان از قل از اعضای اصلی هیئت مدیره آن بودند. به هر روی، تأسیس بانک شاهنشاهی انگلیس و ایران خدمت بزرگی از سوی ساسونها به اهداف استعماری بریتانیا بود و، به نوشته آنتونی الفری، به همین دلیل اندکی بعد از تأسیس بانک فوق، در سال ۱۸۹۰ سرآلبرت (عبدالله) ساسون، پسر دیوید ساسون، عنوان بارونتی دریافت داشت و «اولین بارونت کنزینگتون گور»<sup>۲۰</sup> لقب گرفت.

در زمان کودتای ۱۲۹۹ در ایران، سر فیلیپ ساسون منشی خصوصی و دوست صمیمی لوید جرج بود. او از جانب مادر به خاندان روچیلد فرانسه تعلق داشت، از جانب پدر ساسون بود و وارث اصلی خاندان ساسون؛ و به این ترتیب، مالک اصلی بانک شاهی انگلیس و ایران به شمار می‌رفت. در آن زمان شایعاتی وجود داشت دال بر این که فرزندان سر ادوارد ساسون و الین روچیلد (سرفیلیپ ساسون و سیل ساسون) نامشروع‌اند و فیلیپ از نسل یکی از دوستان پارسی<sup>۲۱</sup> ادوارد ساسون (شرکای ساسونها در تجارت جهانی تریاک) است. ظاهراً فیلیپ ساسون از این شایعه مطلع بود، به آن میدان می‌داد یا به آن تفاخر می‌کرد. دلیل این مدعا نوشته سیسیل روث، مورخ یهودی است که می‌نویسد:

[فیلیپ ساسون] بز دلانه اجازه داد تا این شایعه درباره‌اش پخش شود که وی دارای نسب پارسی است... این یک پدیده رقت‌بار است برای کسی که از تباری بزرگ چون دودمان‌های روچیلد و ساسون نسب می‌برد و در عین حال این امتیاز افتخارآمیز را داشت که انگلیسی و یهودی باشد.

پیوند واقعی یا عاطفی فیلیپ ساسون با پارسیان می‌تواند از عواملی تلقی شود که

20. First Baronet of Kensington Gore

۲۱. منظور طایفه پارسی هند است.

علاقه وی را به طرحهای باستان‌گرایانه اردشیر ریپورتر و سران الیگارش‌ی پارسی هند دال بر تأسیس سلطنت پهلوی در ایران جلب کند. و اگر چنین باشد او این علاقه را به لوید جرج، که خود دارای گرایشهای باستان‌گرایانه هلنی بود و از ترک‌ها - و طبعاً از قجره‌ای ایران نیز - نفرت داشت، انتقال می‌داد.<sup>۲۲</sup>

لوید جرج و چرچیل و سایر اعضای «لابی صهیونیستی» در دولت وقت بریتانیا جلسات محرمانه و خصوصی خود را در ویلای باشکوه سرفیلیپ ساسون واقع در سواحل کنت (مشرف بر فرانسه) منعقد می‌کردند. این ویلا «لیمپن» نام داشت. راولند می‌نویسد:

سرفیلیپ ساسون، یکی از زیباترین جوانان زمان خود، نماینده مجلس عوام از منطقه هیث بود. او با کفایت، آرام، خوشرو و دقیق بود. عضو خانواده روچیلد و میلیاردر بود. ساسون یک میهماندار تمام و کمال بود و لوید جرج از میهمان‌نوازی او بهره کامل برد. لوید جرج در دو سال گذشته چند بار در این ویلای ساسون اقامت گزیده و غالباً از آن، و نیز از خانه بزرگ دیگر سرفیلیپ ساسون واقع در ترنت پارک، در شمال لندن، به عنوان محل دیدارهای خود با نخست‌وزیران فرانسه استفاده می‌کرد.

بسیاری از دیدارهای پنهانی و مهم لوید جرج و چرچیل در این ویلا انجام می‌گرفت. از جمله ملاقاتهای سری ایشان با سران ضدانقلابیون روسیه و نظامیان بلندپایه لهستانی. در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱ سه کنفرانس مهم پس از جنگ در این ویلا برگزار شد که «کنفرانس لیمپن» خوانده می‌شوند.

توضیحات پیشگفته روشن می‌کند که اسناد بانک شاهی در تحلیل کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی از اهمیت فراوان برخوردار است ولی متأسفانه این اسناد در دسترس همگان نیست. اسناد فوق تا مدتی پیش در مرکز HSBC در هنگ‌کنگ نگهداری

۲۲. هارولد ویلسون، لوید جرج را دارای افکار باستان‌گرایانه می‌خواند و چنین بود. نخستین سالهای پس از جنگ جهانی اول دوران احیاء اندیشه‌های باستان‌گرایانه است. زرسالاران پارسی هند به پاس خدمات خود در جنگ اعاده سلطنت ایران باستان را می‌خواستند، زرسالاران یهودی در پی تحقق آرمان «دولت یهود» در فلسطین بودند و لوید جرج، به عنوان رئیس دولت بریتانیا، نیز حق داشت که در پی تحقق آرمانهای خود باشد. آرمان او استقرار یک تمدن هلنی در منطقه شرقی مدیترانه و تجدید بنای «یونان باستان» بود. به نوشته راولند، «لوید جرج ترکها را نژادی مضحک و منحط و یونانیان را مرد آینده می‌دانست. او قانع شده بود که زمان پیدایش یک امپراتوری هلنی در مدیترانه شرقی فرا رسیده است و ایجاد پیوند دوستی با این تبار قهرمانی برای بریتانیا نیازی اساسی است.» پافشاری لوید جرج بر این آرمان سرانجام سبب سقوط او شد.

می شد ولی پس از انتقال مالکیت بندر فوق به دولت چین، بانک مذکور مرکز اسناد تاریخی خود را به لندن منتقل کرد و وعده داد که آن را به روی محققین بگشاید. این وعده تاکنون تحقق نیافته. معهذاً، در کتاب جئوفری جونز (مورخ رسمی بانک شاهی)، که بر مبنای این اسناد نگاشته شده، می توان نقش مهم بانک فوق را در کودتا و صعود سلطنت پهلوی دریافت. به این ترتیب، بانک شاهی در زمره حلقه های اصلی شبکه ای قرار می گیرد که شمای کلی آن را ترسیم کردیم.

درباره نقش بانک شاهی در تشدید نابسامانی اقتصادی و سیاسی در ایران در آستانه کودتا در منابع ایرانی مطالب فراوانی می توان یافت. از جمله می دانیم که این بانک شعب خود را در برخی ولایات ایران تعطیل کرد و با انتشار آگهی احتمال رفتن خود از ایران را مطرح نمود. این امر در روحیه احمدشاه به شدت تأثیر گذارد و او را مصمم به ترک ایران کرد.

در زمان کودتا رئیس بانک شاهی در ایران جیمز مک مورای بود که در سال ۱۹۵۰ در ۷۳ سالگی فوت کرد. مک موری با هرمن نورمن، وزیر مختار انگلیس، رابطه بسیار صمیمانه و نزدیک داشت. او در تلگراف ۵ مارس ۱۹۲۱ به هیئت مدیره بانک شاهی از کودتا استقبال کرد و آن را «بهترین و آخرین امید ایران» خواند. مک مورای با شخص رضاخان رابطه دوستانه داشت و سهم مهمی در تأمین مالی دولت کودتا و شخص رضاخان ایفا نمود و از جمله در اوایل ژوئیه ۱۹۲۲ پنج میلیون قران به رضاخان وام داد. در مه ۱۹۲۳ نیز بانک شاهی مبلغ ۱۵ میلیون قران به رضاخان وام داد.

پیشینه روابط شخصی مک مورای و رضاخان به سالهای جنگ اول جهانی می رسد. در این زمان مک مورای ریاست شعبه بانک شاهی در همدان را به دست داشت و چنانچه می دانیم رضاخان در این زمان در فوج قزاق همدان خدمت می کرد. رضاخان از این زمان با مک مورای رابطه حسنه داشت و به خانه او می رفت. جونز می نویسد:

مک مورای... توانست رابطه تجاری و اجتماعی خوبی با رضاخان برقرار کند. در سال ۱۹۲۳ که رضاخان وزیر جنگ بود، وی اداره تمامی امور مالی وزارتخانه خود را به بانک شاهی تفویض کرده بود و در اوایل سال ۱۹۲۵، که رضاخان رئیس الوزرا بود، همه می دانستند که او عادت دارد با مک مورای و همسرش شام بخورد.

جونز «اوج نمادین» رابطه رضاخان و بانک شاهی را در مراسم تاجگذاری وی می داند. در زمان این مراسم، که در آخر آوریل و اول مه ۱۹۲۶ برگزار شد، دفتر مرکزی بانک شاهی چراغانی شد و به این مناسبت ضیافت داده شد. چند ماه قبل مک مورای ایران را ترک کرده و ویلکینسون ریاست بانک شاهی در ایران را به دست گرفته بود. وی تنها فرد غیر دیپلماتی بود که به مراسم تاجگذاری دعوت شد در حالیکه حتی آرتور

میلسپو (رئیس هیئت آمریکایی در ایران و مستشار مالی دولت ایران که رابطه نزدیک با بانک شاهی داشت) نیز دعوت نشده بود. ویلکینسون در زمان ورود به کاخ مورد استقبال نخست‌وزیر و وزرا قرار گرفت و همه از او به خاطر چراغانی و ضیافت در دفتر بانک تشکر کردند.

به نوشته جونز، از مارس ۱۹۲۱، یکی دو هفته پس از کودتا، تا مارس ۱۹۲۶ حداقل ۹۰ درصد کل درآمدهای گمرکات ایران به بانک شاهی واریز شد. سایر درآمدها نیز چنین بود: درآمدهای پست و تلگراف، انحصار شکر و چای و عوارض جاده‌ها. در پایان سال ۱۹۲۴ درآمدهای دولت ایران که به بانک شاهی واریز شد ۱۲۳/۹ میلیون قران بود که در سال ۱۹۲۸ به ۲۷۸ میلیون قران رسید.

## ۸. لرد کوزن و قرارداد ۱۹۱۹

قرارداد ۱۹۱۹ یک قرارداد سلطه‌گرانه و تحقیرآمیز استعماری بود که نمی‌توانست مورد قبول هیچ ایرانی آگاه و غیرتمند قرار گیرد و به این دلیل با مخالفت شدید گروهی از رجال وطن‌دوست و خوشنام مواجه شد. ولی، درکنار جنبش فوق، با پدیده‌ای عجیب مواجهیم و آن حضور فعال گروهی از مخالفان قرارداد است که حسن‌نیت ایشان مورد تردید جدی است. این گروه از مخالفان قرارداد ۱۹۱۹ طیف خاصی را دربرمی‌گیرد، از شاگردان مدرسه آلیانس اسرائیلی در تهران تا اعضای فرانسوی و ایرانی سازمان ماسونی بیداری ایران و حتی کارمندان خارجی و ایرانی سفارتخانه‌های فرانسه و ایالات متحده آمریکا، حاج محمد معین‌التجار بوشهری، از تجار بزرگ تریاک و از شرکا و عوامل اصلی کمپانی ساسون در ایران، در زمره فعالین درجه اول علیه قرارداد است، تغذیه مالی این گروه از مخالفان را به دست دارد و می‌کوشد بازار را در اعتراض به تعطیل کشد. حسینقلی خان نواب، که خانواده وی از نیمه دوم سده هیجدهم به عنوان پایگاه بومی کمپانی هند شرقی بریتانیا در شیراز مستقر بودند و خود از جوانی کارگزار بانک شرقی (سلف بانک شاهی) و کمپانی رژی تباکو بود و برادرش منشی سفارت انگلیس، هرچند در ایران نیست ولی اینک «ناسیونالیست دوآتشه» است و مخالف قرارداد. و حتی اردشیر ریسپورتر، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، مخالف سرسخت قرارداد است، همه‌جا علیه آن سخن می‌گوید و به تحریک و تفتین علیه دولت و ثوق‌الدوله مشغول است. نمونه‌های متعدد از این سنخ می‌توان ذکر کرد. این پدیده را تنها زمانی می‌توان تبیین کرد که تمایزات درونی دولت لوید جرج و دوگرایش موجود در آن در زمینه استراتژی آتی امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه شناخته شود. یک گرایش را

وینستون چرچیل، وزیر جنگ، نمایندگی می‌کرد و گرایش دیگر را لرد کرزن وزیر امور خارجه.

گرایش که چرچیل سخنگوی آن بود، با شناخت واقعیت‌های موجود، راهکارهایی را برای کاهش هزینه‌های سنگین نظامی ناشی از حضور قشون بریتانیا در منطقه جستجو می‌کرد. این در زمانی است که تعداد بیکاران در بریتانیا به دو میلیون نفر رسیده و این کشور در وضع اقتصادی وخیمی قرار داشت. هزینه‌های نظامی بریتانیا در بین‌النهرین چنان سنگین بود که در اوایل سال ۱۹۲۱ برنامه دولت لوید جرج را برای احداث ۲۰۰ هزار خانه مسکونی در انگلیس به شکست کشانید. یکی از دستورات کارکنفرانس قاهره (مارس ۱۹۲۱) کاهش هزینه‌های نظامی در عراق بود. در اواخر سال ۱۹۲۱، انتشار گزارش «کمیته گدس» (منسوب به سراریک گدس<sup>۲۳</sup> رئیس کمیته مزبور)، که مسئولیت «مبارزه با اسراف» را به عهده گرفته بود، وخامت اوضاع اقتصادی بریتانیا را آشکارتر ساخت. طبق این گزارش، برای بهبود اوضاع، دولت بریتانیا باید مبلغ ۸۶ میلیون پوند از بودجه کلیه وزارتخانه‌های خود را کاهش می‌داد که ۴/۵ میلیون پوند از این صرفه‌جویی شامل سه وزارتخانه جنگ، درياداری و هوایی می‌شد و برای تحقق این امر باید سه وزارتخانه جنگ، درياداری و هوایی در یک وزارتخانه (وزارت دفاع) ادغام می‌گردید. لوید جرج در خاطراتش (۱۹۳۸) تعدادی از نامه‌های خود به چرچیل را نقل کرده است. او در یکی از این نامه‌ها می‌نویسد:

من از شما خواهش می‌کنم کاری نکنید که مردم این کشور به علت تنفر از اصول بلشویسم دست به اقدامات جنون‌آمیزی بزنند. یک جنگ تهاجمی پرهزینه علیه روسیه سبب تقویت بلشویسم در روسیه و پیدایش بلشویسم در داخل [بریتانیا] می‌شود. ما نمی‌توانیم بار سنگین این امر را تحمل کنیم. چمبرلین [وزیر دارایی] به من گفت که مالیات‌های طاقت‌فرسای کنونی حتی در شرایط صلح خردکننده است تا چه رسد به اینکه ما به جنگ علیه قاره‌ای چون روسیه مبادرت ورزیم. این اقدام کشور ما را مستقیماً به ورشکستگی و بلشویسم می‌کشاند.

این وضع نابسامان مستمسک مناسبی بود برای تحقق طرح‌های دراز مدت «لابی صهیونیستی» فوق. به این ترتیب، این گروه به پرچمدار کاهش هزینه‌های نظامی امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه بدل شد و در لافاه این اقدام وابستگان خود را به قدرت رسانیدند.

یک نمونه بین‌النهرین است: در زمان انقلاب ۱۹۲۰ عراق اداره سیاسی این سرزمین

برای بریتانیا سالیانه بیش از ۱۶ میلیون پوند هزینه در برداشت و هزینه‌های نظامی آن بالغ بر ۱۸ میلیون پوند بود. با طرح چرچیل، بریتانیا تصمیم به خروج تدریجی نیروهای نظامی خود از بین‌النهرین گرفت و امیر فیصل را نامزد حکومت عراق کرد. سرانجام، در کنفرانس قاهره مسئله فیصل به طور نهایی حل شد و در ۱۳ مارس ۱۹۲۱ چرچیل طی تلگرافی به لوید جرج نوشت: «فیصل بهترین و ارزان‌ترین راه حل است.»

این حکومت جدید هم منافع استعمار بریتانیا را در منطقه، بدون تحمیل هیچ خرجی بر دولت بریتانیا، تأمین می‌کرد و هم ساختاری را تأسیس می‌نمود که در آن وابستگان به کانون صهیونیستی از اقتدار و گشاده‌دستی کامل، بدون هیچ نظارت و محدودیتی از سوی دولت بریتانیا و نهادهای سیاسی و قضایی اروپایی، برخوردار بودند و به عبارت دیگر هر چه می‌خواستند، بی‌هیچ مانع و رادعی، می‌کردند.

به این ترتیب، در حکومت جدید عراق، وابستگان به شبکه جهانی صهیونیستی از موقع منحصر به فردی برخوردار شدند. یهودیان بغداد، که در زمان تأسیس پادشاهی هاشمی ۸۰ هزار نفر از جمعیت ۲۲۰ هزار نفری شهر بودند، به عنوان ثروتمندترین و متنفذترین بخش شناخته می‌شدند و به نوشته رجوان در تاریخ یهودیان عراق، از طریق یهودیان بغدادی مقیم هند، انگلستان و خاور دور (و ایضا ایران) «بیشترین شبکه گسترده ارتباطی را با جهان خارج داشتند.» سرشناس‌ترین یهودی ساکن بغداد در این زمان یکی از اعضای خاندان ازقل به نام سر ساسون افندی بود. او در کنفرانس قاهره در مسئله انتصاب امیر فیصل به سلطنت عراق طرف مشاوره چرچیل قرار گرفت و به این ترتیب در تأسیس سلطنت هاشمی نقش مهمی ایفا کرد. سر ساسون افندی در پنج کابینه متوالی پس از تأسیس دولت عراق در مقام وزیر دارایی جای داشت و به عنوان یکی از سه شخصیت درجه اول عراق شناخته می‌شد. ازقل پایه‌های سازمان اقتصادی و بودجه این کشور را بنا نهاد و در مذاکرات با شرکتهای نفتی خارجی همواره نقش اصلی را به دست داشت.

عین این تحلیل در مورد ایران صادق است:

طبق طرح لرد کرزن (قرارداد ۱۹۱۹) بریتانیا در قبال ایران تعهدات مالی و سیاسی متعددی را می‌پذیرفت و از جمله دومیلیون پوند به ایران وام می‌داد (نیمی از این مبلغ به عهده دولت لندن و نیم دیگر به عهده حکومت هند بریتانیا بود). اداره ایران در چارچوب قرارداد فوق سالیانه ۳۰ میلیون پوند هزینه جدید بر دولت بریتانیا تحمیل می‌کرد. (هم هارولد نیکلسون و هم رونالد شای این رقم را به عنوان هزینه اجرای طرح قرارداد ۱۹۱۹ در ایران ذکر کرده‌اند.) به علاوه، در صورت اجرای قرارداد ۱۹۱۹، وضع سیاسی گذشته کم و بیش حفظ می‌شد و این امر تحقق طرحهای کانونهای فوق‌الذکر را با



دشواریهای فراوان مواجه می‌کرد. به این دلایل بود که طرح کرزن از آغاز با مخالفت و کارشکنی جدی «لایه صهیونیستی» حکومت بریتانیا مواجه شد و سرانجام به شکست کامل انجامید. به عبارت دیگر، گزینه کودتای ۱۲۹۹ و در پی آن تأسیس سلطنت پهلوی «ارزان‌ترین راه‌حل» برای دولت بریتانیا و «بهترین» برای چرچیل و دوستان او بود. طبق اسناد بانک شاهی، از آوریل ۱۹۱۹ تا مارس ۱۹۲۰ مخارج دولت بریتانیا در ایران، که از طریق بانک فوق پرداخت می‌شد، ۱۴۳ میلیون قران بود که ۲۹ درصد آن به عنوان کمک به دولت ایران اعطا می‌شد، ۶۵ درصد هزینه‌های نظامی بریتانیا در ایران بود و ۶ درصد هزینه‌های دیپلماتیک. در اولین ماههای پس از کودتا، یعنی از آوریل تا سپتامبر ۱۹۲۱، کل مخارج دولت بریتانیا در ایران به ۱۶ میلیون قران کاهش یافت؛ از این مبلغ هیچ پرداختی به دولت ایران صورت نگرفت، ۹۲ درصد هزینه‌های نظامی و ۸ درصد آن هزینه‌های دیپلماتیک بود. به این ترتیب، اهمیت کودتای ۱۲۹۹ در کاهش فشارهای مالی بر دولت بریتانیا آشکار می‌شود.

به دلایلی کاملاً روشن، در تاریخنگاری معاصر ایران لرد کرزن به عنوان نماد استعمار بریتانیا شهرت افسانه‌ای یافته ولی نسلهای کتابخوان ایرانی کمترین آشنایی با پیوند کسانی چون لوید جرج و فیلیپ ساسون و چرچیل و لرد ریدینگ و ساموئلها و غیره و غیره با تحولات ایران ندارند. در واقع، برای لرد کرزن نمی‌توان چنین جایگاه رفیعی قائل شد.

در دولت وقت بریتانیا، حوزه مورد علاقه شخصی لوید جرج منطقه آناتولی بود و مأموریت مقابله با انقلاب بلشویکی روسیه و مهار کردن آن یکسره به چرچیل محول شده بود. چرچیل در این عرصه اختیار تام داشت در حالی که کرزن فاقد چنین اختیاراتی بود. لوید جرج به طور دائم در امور وزارت خارجه دخالت می‌کرد ولی در امور وزارت جنگ دخالت چندان نداشت. میان چرچیل و کرزن نیز در مسایل خاورمیانه اختلاف نظر عمیق وجود داشت. در اوایل سال ۱۹۲۱، که چرچیل وزیر مستعمرات شده بود، کرزن به همسرش نوشت: «یک مشاجره طولانی و ناراحت‌کننده میان وینستون [چرچیل] و من درباره مسائل خاورمیانه رخ داد. او می‌خواهد بر همه چیز چنگ اندازد و مثلاً وزیر خارجه در امور آسیا باشد. من مطلقاً با این امر موافق نیستم.» کرزن در مکاتبات خصوصی با همسرش، لوید جرج و چرچیل و رفقای ایشان را «کانون توطئه» می‌خواند. رفتار شخصی لوید جرج با کرزن نیز ناپسند و تحقیرآمیز بود. راولند می‌نویسد:

لوید جرج با برخی از همکاران خود در کابینه با خشونت رفتار می‌کرد ولی با هیچ یک از آنان به سان لرد جرج ناتانیل کرزن [راولند به تمسخر یک سطر کامل القاب

اشرافی کرزن را ردیف کرده است [رفتار تهاجم آمیز نداشت. در سال ۱۹۱۶، زمانی که کرزن را برای شرکت در کابینه جنگی اش دعوت می کرد درباره او با تحسین سخن می گفت، ولی در سال ۱۹۱۹ این تحسین به خشم بدل شد و در سال ۱۹۲۰ به تحقیر و توهین. لوید جرج می دانست که کرزن تمامی هستی اش را در گرو کرسی وزارت امور خارجه گذارده و در هر شرایطی، هرچند رفتاری خوارکننده با او در پیش گرفته شود، به آن چسبیده است.

راولند می افزاید: برخی از اعضای دولت، چون بالفور بونارلاو (رهبر محافظه کاران)، از رفتار لوید جرج با کرزن در هراس بودند و چندبار موضوع را با او در میان گذاشتند، ولی رفتار لوید جرج بی تغییر ماند و یک بار به بونارلاو گفت: «او بی شعور است.» حتی یکی از اعضای دون پایه دولت، به نام سر فیلیپ گرایم، به لوید جرج گفت: «اگر رفتاری که با کرزن می کنید با من بکنید استعفا می دهم، نمی فهمم چرا او استعفا نمی دهد؟» لوید جرج پاسخ داد: «او استعفا می دهد، یواش یواش!»

در واقع، در موارد متعدد کرزن استعفا داد ولی بلافاصله از تصمیم خود منصرف شد. برای نمونه، او در ۲۲ آوریل ۱۹۲۲ به همسرش نوشت: «من از کار کردن، یا در واقع تلاش برای کار کردن، با این مرد خیلی خسته شده ام. او می خواهد که وزیر امور خارجه اش برایش یک نوکر یا شبیه یک حمال باشد و به آرامش یا نزاکت زندگی اداری هیچ وقعی نمی گذارد.» و لوید جرج به تمسخر می گفت: «کرزن همیشه برای من استعفا نامه هایش را می فرستد. او این استعفانامه ها را با قاصدی لنگ می فرستد و پشت سر او (برای پس گرفتن استعفا) قاصدی چابک از راه می رسد.»